

ولایت فقیه از نگاه فقیهان آغاز عصر اجتهاد

یعقوب علی برجی

با تلاش، پی گیری و نوآوری ابن عقیل عمانی و ابن جنید اسکافی، فقه شیعه گام در راه اجتهاد گذاشت.

شیخ مفید و شاگرد نامدارش، سید مرتضی، پایه های آن را استوار ساختند و سپسها شیخ طوسی به آن کمال داد و استقلال آن را در برابر فقه اهل سنت، جلوه گر ساخت.

پس از شیخ طوسی، فقه شیعه، از بالندگی، اوج گیری و دامن گستری، به مدت یک قرن باز ایستاد. تا این که ابن ادریس پا به عرصه گذاشت و به دوران ایستایی پایان داد.

فقیهان شیعه از دیرباز تا کنون، برای آرای فقهی فقیهان عصر آغاز اجتهاد، بویژه آرای فقهی شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی، جایگاه ویژه ای باور دارند و به نظر آنان، دیدگاه این سه تن، از اعتبار بالایی برخوردار است. تا آن جا که اگر در فرعی از فرعهای فقهی، فقیهان این دوره، در نظر

هماهنگی می داشتند، ناسازگاری با آن را روانی دانستند.

از این روی سخن به میان آوردن از دیدگاه فقیهان عصر اجتهاد، در مسأله ولایت فقیه، که در حقیقت، بیان گر دیدگاه تشیع درباره چگونگی اداره کشور در روزگار غیبت است، از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

فقیهان دوره نخست پس از غیبت، از واژه هایی چون: خلافت^۱، حکومت^۲، حصن اسلام^۳، امینان پیامبران^۴، وارثان پیامبران^۵ و... که در سخنان معصومان درباره فقیهان بازتاب یافته و دیده می شود، رهبری سیاسی و اجتماعی فقیه را دریافت و سازوار با نیاز زمان، حوزه اختیار و آزادی در امور را برای او، در سرتاسر فقه بیان کرده اند.

بی گمان، این دیدگاه، به سان دیگر دیدگاه های فقهی، در درازای تاریخ فقه، راه کمال را پیموده و فقیهان هر دوره، سازوار با نیاز زمان و زمینه های سیاسی، اجتماعی هر دوره، به زوایای جدیدی توجه داشته و در باره آن به بحث و گفت و گو و کند و کاو علمی پرداخته اند.

محقق نراقی، برای نخستین بار از ولایت فقیه در چارچوب قاعده ای فقهی سخن به میان آورد و درباره دلیل ولایت فقیه، و حوزه اختیارهای فقیه، بحثهای ارزش مندی را ارائه داد.

پس از ایشان، مسأله ولایت فقیه، به بسیاری از کتابهای ویژه بحث از قواعد فقهی، راه یافت و زوایای جدیدی از آن به بوته بررسی نهاده شد.

از جمله امام خمینی، که هم در عرصه نظریه به خوبی جولان داد و به روشن گری دقیق و همه سویه نظریه ولایت فقیه پرداخت و هم در عرصه عمل، نظام مقدس جمهوری اسلامی را بر شالوده ولایت فقیه استوار ساخت.

اکنون و پیش از پرداختن به موضوع، بایسته می نماید نگاهی بیفکنیم به

معنی و مفهوم ولایت:



در لغت راغب اصفهانی:

«الولاء والتوالی ان يحصل شیئان فصاعداً حصولاً لیس بینهما
ما لیس منهما ويستعار ذلك للقرب من حيث المكان ...
والولاية تولى الامر وقيل الولاية والولاية نحو الدلالة والدلالة
وحقيقته تولى الامر»^۶

ولاء و توالی به معنای قرار گرفتن دو چیز و بیش تر در کنار
یکدیگر است؛ به گونه ای که چیز دیگری بین آنها جدایی
نیندازد و استعاره آورده می شود برای نزدیکی مکانی ...

ولایت، یاری است و ولایت سرپرستی کاری.

گفته شده: ولایت و ولایت، مانند دلالت و دلالت است؛ به یک معنی.
و حقیقت آن، همان سرپرستی و صاحب اختیاری است.

فیروزآبادی، ولایت و ولایت را به یک معنی دانسته است: امارت و
سلطنت.^۷

ابن منظور از ابن سکیت روایت کرده که ولایت به معنای سلطنت و ولایت
به معنای نصرت است.^۸

در قرآن نیز، ولایت به همین معنی به کار برده شده است.^۹
در سخنانی که از معصومان (ع) به ما رسیده و در نهج البلاغه، ولایت به
این معنی کاربرد گسترده ای دارد.

امام علی (ع) می فرماید:

«فقد جعل الله سبحانه لي عليكم حقاً بولاية امرکم»^{۱۰}

همانا خدا بر شما برای من حقی قرار داد، چون حکمرانی شما
را بر عهده دارم.



ولایت در عرفان، ولایت به سه بخش تقسیم شده است:

عرفان

ولایت الهی.

ولایت بشری.

ولایت ملکی

ولایت بشری، به دو بخش دسته بندی شده است:

ولایت عام.

ولایت خاص.

مراد از ولایت عرفانی، به شکل مطلق، همان ولایت بشری خاص است.

به باور عارفان:

«عارف، در سلوک معنوی خود، پس از پیمودن منزل «سفر از

خلق به حق»، به مقام «فناى در حق» می رسد. فناى سالک در

حق، سبب می گردد که حق تعالی در او تجلی کند و سالک به

ویژگیهای ربوبی خو بگیرد و با حق یگانه شود.»^{۱۱}

ولایت عرفانی، فناى در حق است:

«والولى هو الفانى فى الله القائم به الظاهر باسمائه و صفاته.»^{۱۲}

ولایت مطلق، بالاترین مرتبه ولایت بشری است و از فروع ولایت مطلق

الهی است.^{۱۳}

عارفان مسلمان، ولایت محمدی را کامل ترین نمونه ولایت مطلق دانسته

و آن را ولایت خاص و ولایت دیگر سالکان را عام نامیده اند.

عارفان شیعه، ولایت امامان معصوم (ع) را از بن و بنیاد ولایت محمدی

می دانند.^{۱۴}

به باور اینان، زمین هرگز از وجود صاحب ولایت مطلق خالی نمی ماند،



چه حاضر باشد و چه از دیده ها پنهان. ۱۵

صاحب ولایت مطلق، تنها از جانب خداوند بر گمارده می شود و افزون بر ولایت تکوینی، صاحب تدبیر دولت ظاهری و دنیای مردم نیز می گردد. ۱۶
ولایت مورد بحث ما در این مقال، ولایت عرفانی نیست.

ولایت در کلام شیعه، بیش تر به معنای امامت به کار می رود. مسأله اعتقادی کلام است، نه عملی و فقهی. مراد از ولایت در علم کلام، استمرار همه شؤون پیامبر (ص) به جز نبوت در جانشینان بر حق اوست.

در علم کلام، به روشنی از ولایت فقیه سخن به میان نیامده؛ اما برای ثابت کردن ضرورت و بایستگی امامت، به قاعده لطف چنگ زده شده است. و قاعده لطف را شماری، به گونه ای بیان کرده اند که هم بایستگی امامت را در عصر حضور ثابت می کند و هم بایستگی ولایت فقیه را در عصر غیبت.

با وجود این، بیش تر بحثهای کلامی ولایت، عصر حضور را در بر می گیرند که از حوزه پژوهش ما بیرون است. از این روی، متنهای کلامی از منبعهای درجه دو این نوشتار به شمار می آیند.

ولایت در در گوناگون بابهای کتابهای فقهی، از ولایت، سخن به میان آمده است؛ از فقه جمله: در احکام اموات، از اولیای میت که در قیام به غسل، کفن، دفن و... ولایت دارند.

در کتاب «صلوات» از ولایت پسر بزرگ تر در گزاردن نماز و گرفتن روزه های پدر.

در شروط متعاقبین، از ولایت پدر و جد پدری بر فرزندان صغیر، سفیه و مجنون.



در کتاب قصاص، از ولایت اولیای دم در قصاص، یا گرفتن دیه.
در کتاب وصیت، از ولایت وصی در چیزها و موردهای یادشده در متن
وصیت نامه.

در کتاب وقف، از ولایت متولی وقف در اوقاف عامه.
در بسیاری از بابهای فقه، از ولایت حاکم شرع، یا حاکم عادل مشروع در
امور حسیه، یا در کارها و حوزه های سیاسی و اجتماعی مردم بحث شده است.
سخن از ولایت حاکم عادل مشروع در مثنای فقهی، در جاهایی است که
اجرای حکم شرعی، بستگی به حضور و اجازه حاکم و در حوزه اختیارهای
وی باشد.

با درنگ در احکام سیاسی و اجتماعی اسلام، به دست می آید که بخش
گسترده از حکمها و دستورهای شرع را این دسته از حکمها و دستورها، شکل
و سامان می دهند.

فیض کاشانی درباره این دسته از حکمها نوشته است:

«واجب بودن جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، همکاری بر
نیکی و تقوا، فتوا دادن، حکومت به حق در بین مردم، اقامه حدود
و تعزیرات و دیگر سیاستهای دینی، از ضروریهای دین است.
و همین بخش از حکمهای شرع، قطب دین و هدف مهم
بعث بشمارند؛ به گونه ای که اگر ترك شوند، نبوت از کارایی
می افتد و مهمل و بیهوده می شود، دین تباه می گردد، سستی
گسترش می یابد، گمراهی دامن می گستراند و نادانی آشکارا
و پراکنده می شود، شهرها رو به ویرانی می گذارند و مردمان
نابود می شوند. به خدا پناه می برم از این کارها.»

به باور فقیهان شیعه، در عصر حضور پیامبر (ص) حاکم عادل مشروع،



خود پیامبر است و اجرای این دسته از حکمها و دستورها را خود به عهده دارد.
فقیهان شیعه، سه مقام برای پیامبر اسلام یاد کرده اند:

۱. مقام نبوت و رسالت.

۲. مقام رهبری سیاسی و اجتماعی.

۳. مقام قضا و پایان دادن به دشمنیها، درگیریها و اختلافها.

شهید اول، از نخستین فقیهانی است که به این سه مقام اشاره کرده است:

«تصرف النبی (ص) تارة بالتبلیغ وهو الفتوی وتارة بالامامة

كالجهد والتصرف فی المال وتارة بالقضا كفصل الخصومة

بین المتداعیین او الیمین او الاقرار»^{۱۶}

دست یازی پیامبر (ص) یک بار، از باب تبلیغ دین است، و آن

فتواست و یک بار از باب امامت جامعه است، مانند جهاد و

دست یازی در دارییها و خواسته ها و یک بار از باب داوری

است، مانند پایان دادن به دشمنی و درگیری بین دو خواهان و

ادعاکننده، به یینه، یا قسم، یا اقرار.

فاضل مقداد هم، همین سه مقام را برای پیامبر (ص) یادآور شده است.^{۱۷}

امام خمینی (ره) در شرح این سه مقام برای پیامبر (ص) می نویسد:

«رسول خدا در برابر امت، ازجها و مقامهایی دارد:

۱. رسالت: تبلیغ حکمهای دینی، چه حکمهای وضعی و چه

حکمهای تکلیفی. حتی ارش خدش.

۲. مقام حکمروایی: آن بزرگوار از سوی پروردگار به حکمروایی

و اداره امت اسلامی برگمارده شده است.

مسلمانان رعایای اویند. اداره کننده شهرها و سرپرست

بندگان خداست. این مقام، غیر از مقام رسالت و تبلیغ



است. زیرا آن حضرت از آن جهت که فرستاده خداست، امر و نهی ندارد و اگر در احکام خدا، امر و نهی کند، در حقیقت، ارشاد به امر و نهی الهی است ...

اما رسول خدا، از آن جهت که سرپرست، حاکم و اداره کننده جامعه است، اگر امر و نهی کند، پیروی و گردن نهادن به فرمان او واجب است.

۳. مقام قضاوت و حکومت شرعی: آن گاه که مردم در حقی، یا مالی اختلاف داشته باشند، اگر پیش آن حضرت دعوا را مطرح سازند و ایشان برابر معیارهای قضایی، داوری کند، حکم او نافذ و سر برتاییدن از آن نارواست. البته، نه از آن روی که حکمرواست؛ بلکه از آن روی که قاضی و حاکم شرع است. زیرا گاهی حاکم، امارت و ریاست را به کسی و داوری بین مردم را به دیگری وامی گذارد. بر مردم واجب است از امیر در امارت، نه قضاوت، و از قاضی در قضاوت، نه امرها و فرمانهای مدیریتی، پیروی کنند. و گاهی هم، هر دو مقام را برای یک نفر قرار می دهد ... ۱۸۴

امامان معصوم، به جز مقام رسالت پیامبر (ص) دیگر مقامهای آن بزرگوار را ندارند. از این روی، پیروی از آنان واجب است.

عصر غیبت

فقیهان و متکلمان شیعه، از آغاز غیبت کبری، با این پرسش روبه رو بودند: آن دسته از احکام سیاسی و اجتماعی اسلام، که اجرای آنها بستگی به اجازه امام دارد و بسته به حضور حاکم عادل مشروع است و نیاز به قدرت و حکومت، در دوران غیبت، چه سرنوشتی پیدا می کنند؟



آیا این دسته از حکمها از گردونه زندگی مسلمان خارج می‌شوند، یا این که باید در مدار زندگی قرار بگیرند و به گونه دقیق اجرا شوند؟ اگر باید اجرا شوند و زندگی بر مدار آنها بچرخد، چه کسی باید عهده‌دار اجرای آنها باشد؟ در این مقال، برآنیم که پاسخ فقیهان عصر آغاز اجتهاد را به پرسش بالا، عرضه بداریم:

این دوره، با زمانی برخورد دارد که امپراطوری عباسیان، رو به نشیب دارد و حکومت‌های کوچک، یکی پس از دیگری، این جا و آن جای قلمرو اسلامی سر برمی‌آورند.

در این برهه، چند سلسله از حکومت‌های شیعی سامان می‌گیرند: آل بویه در بغداد و در بخشی از سرزمین‌های ایران، فاطمیان در مصر، علویان در طبرستان، حجاز و... از این جمله‌اند:

با توجه به نیازهای عصر غیبت، زمینه‌های ویژه سیاسی ناشی از روی کار آمدن حکومت‌های گوناگون، پرسش‌های اصلی و مورد نیاز مردم این دوره، و دغدغه‌های آنان، به دو دسته دسته‌بندی می‌شوند:

۱. آیا حکومت‌های موجود، نمونه حکومت مشروع به‌شمارند، یا جور؟ اگر نمونه حکومت‌های ستم و تباه‌کاری‌اند، همکاری، پذیرش پست و ولایت از سوی آنها، دادوستد با آنها و پیروی از فرمانها و دستورهای این گونه حکومت‌گران، رواست، یا ناروا؟

۲. آیا فقیهان، نمونه حاکم مشروع بشمارند، یا خیر؟

قلمرو و پهنه حکمروایی و مسؤولیت و وظیفه آنان تا کجاست و...؟ در بخش نخست این نوشتار روشن کرده‌ایم: فقیهان این دوره، حکومت‌های دوره خود را، نمونه حکومت ستم می‌دانستند و برای آنها هیچ ولایت شرعی باور نداشتند؛ لیک از آن جا که دغدغه و هدف اصلی فقیهان در این دوره، چگونگی



نگهداری شیعه و پاسداری از مرزهای عقیدتی و فکری این گروه بود، پرسشهایی را به میان آوردند و به تلاش برخاستند، پاسخهای آنها را به درستی دریابند. پرسشهایی از این دست: پذیرش ولایت از سوی حاکمان ستم، همکاری، دادوستد، استفاده از دارییهای که در اختیار دارند و ... رواست، یا ناروا؟ در بخش دوم نوشتار، با توجه به گواه‌ها و استنادهای موجود، به این نتیجه رسیده‌ایم که فقیه، به گونه عام از سوی شارع به ولایت گماشته شده است.

فقیهان این دوره، بر این باورند که فقیهان به گونه عام ولایت دارند و برگماشته شده به این مقام هستند. در این مسأله، هم آوایی و هماهنگی داشته و بی‌کم و کاست مسأله را یقینی می‌انگاشته‌اند. گواه‌ها و استنادهای این جستار را به سه دسته، دسته بندی کرده‌ایم.

الف. سخنان روشن و بیانه‌های رسا که دلالت به ولایت عام فقیهان و برگماشتگی آنان دارند.

ب. جمع آوری موردها: اختیارها، و وظیفه‌هایی که فقیهان این عصر در سرتاسر فقه برای فقیه بر شمرده‌اند.

ما، با جمع آوری این موردها و دسته بندی آنها، حوزه اختیارهای فقیه را به دست آورده‌ایم.

ج. ارائه شهادت و داوری فقیهان پسین.

فقیهان این دوره، در این حکم که حاکمان ستم، حق ولایت ندارند و حکومت‌های آنان نامشروع است، هماهنگ و هم رأیند.

با این هماهنگی و هم رأی در نامشروع بودن این گونه حکومتها، در برخورد با حکومت‌های ستم پیشه زمان خود، یکسان نمی‌اندیشیدند.

شیخ مفید: وی در جستار همکاری با دولتهای ستم، پنج مسأله را جدا جدا

دیدگاه فقیهان
عصر غیبت
درباره حکومت‌های
ستم



بررسی می کند، به این شرح :

۱. یاری به حکومت‌های ستم :

«انّ معاونة الظالمین علی الحق وتناول الواجب لهم جایز ومن احوال واجب واما معونتهم علی الظلم والعدوان فمحظور لایجوز مع الاختیار.»^{۱۹}

یاری به ستم‌پیشگان برای حق و انجام واجب، جایز و گاه واجب است، اما یاری آنها در مسیر ستم، با اختیار، نارواست.

شیخ ابراهیم انصاری خوئینی در شرح فراز یاد شده می نویسد :

«یاری ستم‌پیشه، همانا آماده‌سازی اسباب و زمینه‌سازی کار ستمکار است، مانند تهیه شمشیر برای زدن گردن مؤمن. این یاری حرام است. و اگر بناست حاکم ستم‌پیشه، گردن کسی را بزند که خون او هدر است، این یاری جایز، بلکه واجب است.»^{۲۰}

۲. پذیرش ولایت از سوی حاکمان ستم : ظالمان فری

شیخ مفید در این باره می نویسد :

«اما التصرف معهم فی الاعمال فانه لایجوز الا لمن اذن له امام الزمان (عج) وعلی مایشرطه علیه فی الفعّال وذلک خاص لاهل الامانة دون من سواهم لاسباب یطول بشرحها الكتاب.»^{۲۱}

اما همکاری با آنان در حکومت‌گری و بست و گشاد کارها، روا نیست، مگر برای کسانی که امام زمان (عج) به آنان اجازه داده است. آن هم بنا بر شرطهایی که امام در کارها، فراروی وی قرار داده است.



این حکم، ویژه هواداران امامت است و دیگران را دربر نمی گیرد، به دلیلهایی که برشمردن و یادکرد آنها، دامنه بحث را می گستراند. شیخ مفید در کتاب مقنعه دو نکته را درباره کسانی که ولایت را از سوی حاکمان ستم می پذیرند، یادآور می شود.

الف. فقیهی که از سوی دولت ستم به امارت و ولایت گمارده شده، در حقیقت، از جانب صاحب اصلی ولایت؛ یعنی امام به این مقام گمارده شده است.^{۲۲}
 ب. کسانی که شایستگی ولایت را ندارند، یا ناتوان در انجام کارها، یا ناآگاه به احکام شرع، نباید ولایت از حکومت‌های ستم را بپذیرند و اگر بپذیرند گناه کرده و بی اجازه امام زمان (عج)، به بست و گشاد کارها پرداخته اند.^{۲۳}

۳. پیروی از حکومت‌های ستم:

مراد از پیروی، پذیرش آقایی، سروری، حکمروایی حاکمان ستم و خارج نشدن از زیر پرچم آنان است؛ به گونه ای که از رعایای او به شمار آید.

شیخ مفید، پیروی از حکومت‌های ستم را با دو شرط، می پذیرد:

«وَأَمَّا الْمَتَابِعَةُ لَهُمْ فَلَا بَأْسَ بِهَا فِيمَا لَا يَكُونُ ظَاهِرَةً تَضَرَّرَ أَهْلُ

الْإِيمَانِ وَاسْتِعْمَالُهُ عَلَى الْأَغْلَبِ فِي الْعَصِيَانِ.»^{۲۴}

پیروی از حکومت‌های ستم، با دو شرط، باکی نیست:

۱. پیروی به زیان اهل ایمان نباشد.

۲. بیش تر، در گناه غوطه ور نباشد.

۴. داد و ستد با حکومت‌های ستم:

شیخ مفید می نویسد:

«وَأَمَّا الْاِكْتِسَابُ مِنْهُمْ فَجَائِزٌ عَلَى مَا وَصَفْنَاهُ»^{۲۵}



دادوستد با حاکمان ستم، با شرطها و ویژگیهایی که بیان کردیم، رواست.

شیخ ابراهیم انصاری در یادداشت خود بر کتاب اوایل المقالات، می نویسد:

«این جمله شیخ مفید، درخور حمل بر دو معناست: یکی، مراد، هر گونه صنعت و تجارت برای دولتهای ستم باشد، مانند: ساختمان سازی برای حاکمان ستم. یا با آنان به دادوستد پردازد. و دیگر این که کارگر مخصوص دولت باشد، مانند این که بنای حکومت یا نجار حکومت باشد. یا این که تنها برای حکومت خرید و فروش کند.»

۵. استفاده از داراییهای حکومتهای ستم:

شیخ مفید می نویسد:

«والإتضاع باموالهم وان كانت مشوبه، حلال لمن سميانه من المؤمنین خاصة دون من عداهم من سایر الانام. فاما ما فی ایدیهم من اموال اهل المعرفة علی الخصوص اذا كانت معینة محصورة فانه لایحل لاحد تناول شیء منها علی الإختیار فإن أضطرّ إلی ذلك كما یضطرّ إلی المیتة والدم جاز تناوله لإزالة الإضطرار دون الاستکثار منه علی ما بیناه وهذا مذهب مختص باهل الامامة خاصه ولست اعرف لهم فیة موافقاً لاهل الخلاف»^{۲۶}

بهره برداری از مالها و داراییهای ستم پیشگان، بویژه بر



مؤمنان، نه دیگر مردم، حلال است، اگرچه آلوده باشد [حلال و حرام به هم در آمیخته باشد] اما آنچه از داراییهای اهل معرفت در دست آنان است، اگر معین و محصور باشد برای هیچ کس حلال نیست از روی اختیار از آنها استفاده کند و اگر ناگزیر شد، مانند ناگزیر به خوردن مردار و خون، در مقدار از بین بردن ناگزیری، رواست از آن مالها استفاده کند، نه بیش تر.

در پایان می نویسد:

«آنچه درباره شیوه برخورد با دولتهای ستم گفته شد، ویژه امامیه است و از مخالفان، کسی را موافق آنان نمی شناسم.»
در یادداشت بر این فراز از سخن شیخ مفید آمده است:

«سرّ این که این احکام به امامیه ویژگی پیدا کرده، آن است که امامیه بر این باورند که حاکم و امام مسلمانان، باید معصوم باشد و لازمه اش آن است که هرکسی در جای امام معصوم بنشیند ستمکار و غضب کننده است و هرکس با آنان همکاری کند، شریک در ظلم است؛ اما مخالفان، که عصمت را در امام مسلمانان شرط نمی دانند حکومتهای ستم را قبول دارند و این گونه بحثها، برای آنان مطرح نیست.»^{۲۷}

سید مرتضی: سید مرتضی، شاگرد شیخ مفید، درباره شیوه رفتار با پادشاهان ستم و پذیرش ولایت از جانب آنان، سخنان و دیدگاه های درخور طرح فراوان دارد. وی در این باره رساله ای نگاشته و در آغاز رساله، انگیزه خود را این گونه بیان کرده است:

«در جمادی الاخری سال ۴۱۵ هـ. ق. در مجلس وزیر سید





فقیهان دوره نخست پس از غیبت، از واژه‌هایی چون: خلافت، حکومت، حصن اسلام، امینان پیامبران، وارثان پیامبران و... که در سخنان معصومان درباره فقیهان بازتاب یافته و دیده می‌شود، رهبری سیاسی و اجتماعی فقیه را دریافت و سازوار با نیاز زمان، حوزه اختیار و آزادی در امور را برای او، در سرتاسر فقه بیان کرده‌اند.

اجل ابوالقاسم حسین بن علی معری، درباره پذیرش ولایت از جانب ستمکاران و حسن و قبح آن گفت و گو شد و من را بر آن داشت که در این باره رساله مختصری بنویسم و زوایای مسأله را روشن سازم. ۲۸

سید مرتضی، در این رساله، ابتدا حاکمان را به دو دسته: حاکم حق و عادل و حاکم باطل، ستمکار و سلطه گر تقسیم کرده است.

به نظر وی، پذیرش ولایت از جانب سلطان حق و عادل، نه تنها مشکلی ندارد و جایز است، بلکه گاه واجب است. اما آنچه جای گفت و گو دارد، پذیرش ولایت از جانب سلطان جور است. پذیرش ولایت از جانب سلطان جور، به گونه عادی زشت و نارواست؛ اما، گاه واجب می‌شود، مانند آن جایی که متولی می‌داند با پذیرش ولایت، توانایی برپا داشتن حق و از بین بردن باطل را پیدا می‌کند و می‌تواند به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل کند و بدون پذیرش چنین ولایتی، هرگز به انجام این کارهای مهم توانا نخواهد بود. در این صورت، پذیرش ولایت واجب است.

و گاه، شخص ناگزیر به پذیرش ولایت می‌شود، مانند این که با شمشیر او را وادار به پذیرش ولایت کنند؛ به گونه ای که می‌داند اگر نپذیرد، او را به قتل خواهند رساند در این صورت هم، پذیرش ولایت لازم است.

گاه پذیرش ولایت مباح است مانند آن جایی که می‌ترسد اگر ولایت را نپذیرد، بر مالش زیان برسد، یا گرفتاری دیگری برایش فراهم آورند. در این انگاره، پذیرش ولایت مباح خواهد بود.

سید مرتضی، در ادامه، از این شبهه سخن به میان می‌آورد: چگونه می‌شود ولایت از جانب ستمکار، که بی‌گمان زشت است و ناروا، واجب یا مباح گردد و عنوان نیک پیدا کند. و در گاه پاسخ به شبهه بالا، به نکته بسیار جالبی در باب ولایت فقیه اشاره دارد:

«ولم یزل الصالحون والعلماء یتولون فی ازمان مختلفة من قبل الظلمة لبعض الأسباب التي ذکرناها، والتولی من قبل الظلمة اذا كان فيه ما یحسبه مما تقدم ذکره، فهو علی الظاهر من قبل الظالم وفي الباطن من قبل ائمة الحق علیهم السلام لانهم اذا اذنوا فی هذه الولاية عند الشروط التي ذکرناها فتولاها بامرهم فهو علی الحقیقه وال من قبلهم ومتصرف بامرهم. ولهذا جاءت الروایات الصحیحة بانّه یجوز لمن هذه حاله أن یقیم الحدود ویقطع السراق ویفعل کل ما اقتضت الشریعة فعله فی هذه الامور»^{۲۹}

همیشه انسانهای شایسته و عالم، در زمانهای گوناگون به خاطر رسیدن به هدفهایی که یاد شد، ولایت را از جانب دولت‌های ستم می‌پذیرفتند. پذیرش ولایت از جانب ستم‌پیشگان در صورتی که برای هدفهای مقدسی که ذکرش گذشت، باشد، گرچه در ظاهر از جانب ستمگر است، ولی در باطن از جانب ائمه حق است؛ زیرا هنگامی که ائمه با شرایطی که گذشت، پذیرش ولایت را اجازه می‌دهند، فقیه



در حقیقت با دستور ائمه ولایت را پذیرفته و متولی از جانب ائمه و صاحب اختیار به امر آنان است. برای همین است که در روایات صحیح آمده است که چنین کسی می تواند حدود را اجرا کند، دست دزد را ببرد و تمام آنچه را که شرع مقدس خواسته در حوزه ولایتش به اجرا درآورد.

سید مرتضی در فراز بالا، به مسأله ولایت فقیه در عصر غیبت کبری اشاره کرده است.

فقیهان بعد از شیخ مفید و سید مرتضی در چگونگی برخورد با دولتهای ستم دیدگاه هایی نزدیک به دیدگاه آن دو را دارند. شیخ طوسی^{۳۰}، سلار دیلمی^{۳۱}، ابن براج طرابلسی^{۳۲} و... پذیرش ولایت از سوی حکمرایان ستم را برای اقامه حق و از بین بردن باطل و انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و... مستحب می دانند و بر این باورند: گرچه این ولایت در ظاهر از جانب حاکم ستم به آنان واگذار شده، ولی در حقیقت از جانب ائمه حق به آنان سپرده شده است؛ زیرا ائمه، در عصر غیبت، فقیهان را برای اداره امور جامعه برگمارده اند. درباره دادوستد با حکومت های ستم و استفاده از داریه های آنان با شیخ مفید هم رأی است.

با درنگ در کتابهای فقهی فقیهان این دوره، می توان گفت: ولایت فقیه از اصول و مبانی فقهی ایشان است و فرعهای بسیاری را در فقه براساس آن بنا نهاده اند و در سرتاسر فقه اختیارها و وظیفه های بسیار و گسترده ای را برای فقیه برشمرده اند. ما در این جا بحثهای این بخش را در دو بند سامان می دهیم:

الف. اختیارها و قلمرو کاری فقیهان

ب. ولایت انتصابی فقیهان



دیدگاه فقیهان
ن دوره برابره
ولایت فقیه

در بند «الف» اختیارها و قلمرو کاری را که در سرتاسر فقه برای فقیه برشمرده اند، گردآوری کرده ایم و در بند «ب» به این پرسش پاسخ داده ایم که آیا از نظر فقیهان این دوره، سرپرستی موردهای یاد شده از سوی فقیهان از باب حسیبه است و یا نیابت و نصب؟

الف. اختیار و قلمرو کاری فقیهان:

شیخ مفید، در دوره حکومت عباسی، از نخستین فقیهانی است که کم و بیش نمادی از گزاره های مهم سیاسی روزگار خویش را بازتاب داده است، مانند کارها و وظیفه های فقیه در عصر غیبت، گونه همکاری با حکومت های ستمگر، شیوه پرداخت مالیات های اسلامی، چگونگی اجرای آن دسته از دستورهای دینی که به گونه ای با نهاد سیاسی پیوند دارند، مانند نماز جمعه، نماز عیدین و ...

سرپرستی امر قضا، اجرای حدود، تعزیرات و قصاص، اجرای احکام حجر، وصیت، امر به معروف و نهی از منکر و ...

فقیهان پس از شیخ مفید نیز، در لایه لای کتابهای فقهی و کلامی خویش، جستارهای درخور طرح و تدوین درباره فقه سیاسی شیعه فراوان دارند که پس از نقل آرای شیخ مفید در هر بخش، از دیدگاه فقیهان پس از وی در این مرحله، سخن به میان خواهیم آورد.

شیخ مفید:

شیخ مفید در زمان غیبت کبرای امام زمان (عج) فقیهان را نایب آن حضرت در پاسداری از کیان شرع و ملت و اجرای حدود و پیاده کردن احکام شرع معرفی کرده است.

وی، پس از یادآوری اشکالی که شماری از خرده گیران و دشمنان به شیعه



کرده و وانموده اند: شیعیان، بر این باورند: در زمان غیبت، کسی حق ندارد اجرای حدود کند، فرمانها، دستورها و حکمهای اسلام را به اجرا درآورد، به جهاد فراخواند و... و این تعطیلی احکام را در پی دارد، یادآور می شود:

نیاز به امام، یا برای حفظ شرع و ملت است و یا برای اجرای حدود و تنفیذ احکام و جهاد با دشمن و... غیبت امام (عج) به هیچ یک از این دو نیاز، آسیب وارد نمی سازد و نایبان امام زمان، همان کارها را در عصر غیبت به عهده دارند و انجام می دهند.

وی دربارهٔ نیاز به حفظ شرع و ملت می نویسد:

«ألا ترى ان الدعوة اليه إنما يتولأها شيعة وتقوم الحجة بهم في ذلك ولا يحتاج هو إلى تولي ذلك بنفسه، كما كانت دعوة الانبياء عليهم السلام تظهر نايباً عنهم والمقرين بحقهم وينقطع العذر فيما ينأى عن علتهم ومستقرهم ولا يحتاجون إلى قطع المسافات لذلك بانفسهم وقد قامت ايضاً نايباً عنهم بعد وفاتهم وتثبت الحجة لهم في ثبوتهم بامتحانهم في حياتهم وبعد موتهم»^{۳۳}

آیا نمی بینی که شیعیان امام زمان [فقیهان] دعوت به حفظ شرع و ملت را انجام می دهند و حجت را بر مردم تمام می کنند و نیازی نیست خود امام زمان (عج)، آن را انجام دهد. همان گونه که دعوت پیامبران را نایبان و پیروان آنان انجام می دادند و برای آنان که از محل ظهور پیامبران دور بودند حجت را تمام می کردند و نیازی نبود که پیامبران، خود، مسافتهای طولانی را برای ابلاغ پیام، بیسایند. و نیز پس از مرگ پیامبران شماری به عنوان نایب پیامبران، مردم را دعوت به پیام پیامبران پیشین کرده و حجت را بر آنان تمام کردند.



و نیز دربارهٔ نیاز به اجرای حدود و تنفیذ احکام می نویسد:

«و كذلك اقامة الحدود وتنفيذ الأحكام، وقد يتولأها أمراء
الائمة وعمآلهم دونهم، كما كان يتولأ ذلك امراء الانبياء
وولآتهم ولايحوجونهم إلى تولأ ذلك بانفسهم وكذلك القول
فی الجهاد، ألا ترى انه يقوم به الولاة من قبل الانبياء والائمة
دونهم ويستغنون بذلك عن تولأهم بانفسهم»^{۳۴}

همین گونه اقامه حدود و تنفیذ احکام را فرمانروایان برگزیده
شده از سوی امامان و کارگزاران آنان در زمان غیبت انجام
می دهند؛ همان گونه که امرا و والیان پیامبران، متولی
این گونه امور می شدند و نیازی نبود که پیامبران، خود،
سرپرست آن کارها باشند.

همین گونه است مسألهٔ جهاد که والیان پیامبران و ائمه،
سرپرست و عهده دار آن می شوند و با وجود متولیان، نیازی
نیست که خودشان جهاد را به عهده بگیرند.

بی گمان، مراد شیخ مفید از شیعیان، فرمانروایان و کارگزاران ائمه در
عصر غیبت، که آنان را سرپرست نگهداری دین و ملت و سرپرست اجرای
حدود و تنفیذ احکام و فرماندهی جهاد معرفی می کند، همان فقها هستند.
گواه ها و نشانه های این سخن، در سخنان شیخ مفید فراوان است. شیخ از
سویی به روشنی اعلام کرده است که جاهل (غیر فقیه) حق پذیرش ولایت و
اجرای حدود و... را ندارد؛ و از دیگر سوی، بارها اصرار ورزیده است که
فقیه، در صورت نبود امام معصوم، می تواند تمام آنچه را که به عهده امام است
به عهده بگیرد؛ از جمله می نویسد:

«وإذا عدم السلطان العادل - فیما ذكرناه من هذه الابواب - كان



لفقهاء اهل الحق العدول من ذوی الرأی والعقل والفضل ان
یتولوا ما تولاه السلطان فان لم یتمکنوا من ذلك فلا تبعه علیهم
فیه^{۳۵}

آن گاه که برای احکامی که در این بابها بر شمرديم [بابهای فقه]
سلطان عادل [امام معصوم] نبود فقهای عادل شیعه، که
صاحب نظر و دارای عقل و فضل هستند، به عهده می گیرند و
سرپرست می شوند آنچه را که سلطان عادل سرپرست آنها بود
و اگر بر او اجرای احکام ممکن نبود، گناهی بر عهده اش نیست.
و ما اینک وظیفه ها، کارها و اختیاریهایی را که در سرتاسر فقه، شیخ مفید
و دیگر فقیهان این دوره، به عهده فقیه گذاشته اند، در سه محور، ارائه می دهیم:

۱. ولایت در نمازهای عبادی - سیاسی
۲. ولایت در امور مالی
۳. ولایت در قضا، اجرای حدود و تعزیرات و دیگر بابهای فقه

۱- نمازهای عبادی - سیاسی: نگاه علوم انسانی و مطالعات فقهی

نماز جمعه، جماعات، عیدین، استسقا و ... از دستورهای دینی هستند که
از آغاز با نهاد سیاسی پیوند خورده اند. در دوره های نخستین و حتی پس از
آن، خلفا، حاکمان و والیان حکومتی، عهده دار برپاداشتن آنها بودند و اقامه این
نمازها از کارهای مهم دستگاه حکومت به شمار می رفت.^{۳۶} ناسازگاری شیعه
با حکومتهای ستم و پایمال کنندگان حق امامان، سبب می شد که چگونگی
حضور در این گونه نمازها از دغدغه های جدی شیعیان باشد. برابر عقیده
شیعیان در زمان حضور امام معصوم، برپاداشتن نمازهای عبادی - سیاسی مانند
جمعه و ... به عهده امام معصوم است. و در زمان غیبت امام معصوم این بحث



مطرح شد که آیا واجب بودن نماز جمعه و ... مخصوص به زمان حضور امام است؟ یا در زمان غیبت هم این تکلیف در خور اجراست؟ بر فرض واجب بودن آنها در زمان غیبت، چه کسی مسؤول برپاداشتن آنهاست؟
 شیخ مفید دیدگاه خویش را در این مسأله این گونه بیان می دارد:

«ووجب حضور الجمعة مع من وصفناه من الأئمة فرضاً
 ويستحب مع من خالفهم تقيّةً ونُدباً»^{۳۷}
 با حضور امام معصوم و جمع بودن دیگر شرطها، حضور در
 نماز جمعه واجب است و در نماز جمعه آنان که این شرطها و
 ویژگیها را ندارند، از روی تقيّه و به گونه مستحبی، مستحب
 است.

و در باب نمازهای عید فطر و قربان، می نویسد:

«وهذه الصلاة فرض لازم لجميع من لزمته الجمعة على شرط
 حضور الامام»^{۳۸}

در این دو باب، واجب بودن نماز جمعه و نمازهای عید فطر و قربان را به
 پیروی از روایات^{۳۹}، بسته به حضور امام می داند.
 در باب امر به معروف و نهی از منکر، اقامه این نمازها را در دوران غیبت
 امام معصوم، به عهده فقیه گذاشته و در حقیقت، فقیهان را در زمان غیبت امام
 معصوم، مصداق امام دانسته است:

«وللفقهاء من شيعة الأئمة عليهم السلام أن يجمعوا بإخوانهم
 في الصلوة الخمس و صلوة الأعياد والإستسقاء والكسوف
 والخسوف، إذا تمكّنوا من ذلك وآمنوا فيه من معرفة أهل
 الفساد»^{۴۰}

بر فقیهان پیرو آل محمد است که اگر برایشان ممکن است و از



آزار اهل فساد در امانند، همراه با برادران خود برای نمازهای پنج‌گانه و نمازهای: عید، باران، گرفتگی ماه و خورشید، گرد آیند.

شیخ مفید در این فراز، از نماز جمعه نامی به میان نیاورده، از این روی، صاحب جواهر این عبارت را شاهد آورده که شیخ مفید، به واجب عینی بودن نماز جمعه در زمان غیبت، باور ندارد. ۴۱

شیخ مرتضی حائری در پاسخ صاحب جواهر می‌نویسد:

«قد استظهر منه صاحب الجواهر عدم مشروعية الجمعة في زمان الغيبة من جهة عدم التعرض لها في مقام البيان. ولعمري انه يبعد في مقام الثبوت ان يكون فتواه تفويض جميع ما للإمام إلى فقهاء الشيعة حتى الحدود المتضمنة لقتل النفوس، و حتى صلاة العيدين المشتركة للجمعة في غير واحد من الاحكام و تكون صلاة الجمعة بالخصوص مستثناة من ذلك. ۴۲»

صاحب جواهر از این که شیخ مفید نماز جمعه را ذکر نکرده، برداشت کرده که اقامه جمعه به نظر شیخ مفید در عصر غیبت مشروع نیست. این برداشت نادرست است، زیرا بسیار دور است کسی که فتوایش این است که تمام کارها و اختیارهای

فقیهان و متکلمان شیعه، از آغاز غیبت کبری، با این پرسش روبه‌رو بودند: آن دسته از احکام سیاسی و اجتماعی اسلام، که اجرای آنها بستگی به اجازه امام دارد و بسته به حضور حاکم عادل مشروع است و نیاز به قدرت و حکومت، در

دوران غیبت، چه سرنوشتی پیدا می‌کنند؟

آیا این دسته از حکمها از گردونه زندگی مسلمان خارج می‌شوند، یا این که باید در مدار زندگی قرار بگیرند و به گونه دقیق اجرا شوند؟

اگر باید اجرا شوند و زندگی بر مدار آنها بچرخد، چه کسی باید عهده‌دار اجرای آنها باشد؟

امام به فقیه واگذار شده حتی اجرای حدود، که کشتن انسانها را در پی دارد و نمازهای عیدین که در بسیاری احکام با جمعه مشترك هستند؛ با این حال، به جدایی نماز جمعه از این حکم باور داشته باشد.

سپس می افزاید:

«به احتمال زیاد نماز جمعه یا داخل در کلمه «اعیاد» است و شاهدش این است که جمع آورده و تثنیه (عیدین) نیاورده است و یا داخل در «صلوة خمس» است از باب این که به جای نماز ظهر است.»

شیخ مفید، در جای دیگری، به روشنی به واجب عینی بودن نماز جمعه در عصر غیبت، نظر می دهد:

«ووجود خامس یؤمهم له صفات یختص بها علی الایجاب، ظاهر الایمان والطهارة فی المولد من السقاح، والسلامة من ثلاثة أدواء: البرص والجزام والمعرفة بالحدود المشینه لمن اقيمت علیه فی الاسلام، والمعرفة بفقہ الصلاة والإنصاح بالخطبة والقرآن، واقامة فرض الصلاة فی وقتها من غیر تقدیم ولا تأخیر عنه بحال والخطبة بما تصدق علیه من الکلام، واذا اجتمعت هذه ثمانية عشر خصلة، وجب الاجتماع فی الظهر یوم الجمعة علی ما ذکرناه وكان فرضها علی النصف من فرض الظهر للحاضر فی سائر الایام.»^{۲۳}

فراز بالا به روشنی دلالت دارد: با وجود شخصی که این ویژگیها را دارد، اقامه جمعه واجب است، اگرچه آن شخص امام یا نایب خاص امام نباشد. با این حال صاحب جواهر در صدد توجیه فراز بالا برآمده و نوشته است:



«و اما المفید فانه وان او همت عبارته ذلك لكن من المحتمل قویاً ارادة صفات النائب مما ذكره وانه ترك اشتراط النيابة لمعلومیته كما انه ترك ذكر العدالة فی اوصافه لذلك ایضاً بل قيل انه كاد يكون ذكره كالمستدرک، خصوصاً بعد نقل الاجماع من تلامذته كالسيد والشيخ وعدم اشارتهم الى خلافه. ۴۴»

گرچه عبارت مفید، به وهم اندازنده واجب عینی بودن نماز جمعه در زمان غیبت است، لیک شاید مرادش از ویژگیهایی که ذکر کرده، ویژگیهای نایب خاص امام باشد؛ لیکن چون معلوم بوده اقامه جمعه به حضور امام، یا نایب وی بستگی دارد، ذکر نکرده؛ همان گونه که عدالت را هم به همین دلیل یاد نکرده است.

گویا، ذکر این شرط امر اضافی است. به همین دلیل شاگردان وی، مانند: سید مرتضی و شیخ ادعای اجماع کرده اند که اقامه جمعه، بستگی به حضور امام یا نایب ویژه او دارد و در زمان غیبت واجب نیست و اشاره ای به مخالفت شیخ مفید نکرده اند.

بررسی:

برداشت صاحب جواهر از کلام شیخ مفید درست نیست؛ زیرا:

این که نایب خاص امام باید دارای چه ویژگیهایی باشد در حوزه کار فقیهان نیست، تا بخواهند درباره آنها نظر دهند و آن امری است مربوط به امام معصوم. و آنگهی گیریم نظر دادن در این مسأله در حوزه کار فقیهان باشد، به چه دلیلی با بودن شرطها و ویژگیهایی که یاد شد، اقامه نماز جمعه واجب است؟ بلکه ممکن است با حضور نایب خاص، همین که اقامه جمعه به



مصلحت جهان اسلام باشد، واجب باشد؟ گرچه زمینه‌ها، شرطها و ویژگیها، به طور کامل فراهم نباشد.

این که گفت: سید ادعای اجماع کرده بر بستگی داشتن اقامه جمعه به حضور نایب خاص، از عبارت سید چنین سخنی استفاده نمی‌شود.

نظر شیخ طوسی در اقامه نمازهای عبادی-سیاسی:

شیخ طوسی نیز درباره نمازهای جمعه، دو عید، باران و ... همان شیوه شیخ مفید را پیش گرفته است.

در باب صلاة جمعه می نویسد:

«الاجتماع فی صلاة الجمعة فریضة اذا حصلت شرائطه ومن شرائطه أن یكون هناك امام عدل او من نصبه الامام للصلاة بالناس.»^{۴۵}

در صورت فراهم بودن شرطها و زمینه‌های نماز جمعه، شرکت در اجتماع نماز جمعه واجب است و از جمله شرطهای نماز جمعه، حضور امام عادل و یا حضور کسی است که امام برای گزاردن نماز برگمارده است.

در باب صلاة العیدین می نویسد:

«صلاة العیدین فریضة بشرط وجود الامام العادل او وجود من نصبه الامام للصلاة بالناس.»^{۴۶}

نماز عید قربان و فطر، به شرط وجود امام عادل، یا کسی که امام او را برای گزاردن نماز برگمارده، واجب است.

در باب صلاة الاستسقاء می نویسد:

«اذا أجربت البلاد، وقلت الأمطار؛ یستحب أن یصلی صلاة الاستسقاء یتقدم الامام او من نصبه الامام إلى الناس.»



آن گاه که خشکسالی بود و بارندگی کم، مستحب است نماز باران خوانده شود. امام و یا کسی که امام او را برگمارده، برای اقامه نماز، جلو می ایستد.

شیخ طوسی در فرازهای بالا، به پیروی از روایات باب، اقامه نماز جمعه، عید و باران را وظیفه امام یا کسی که گمارده شده امام باشد، می داند. و از فرازهای بالا، به خوبی معلوم می شود که انجام این گونه مراسم اجتماعی که با نظم و امنیت اجتماع پیوند مستقیم دارد، وظیفه رهبر جامعه اسلامی است.

ایشان در باب امر به معروف و نهی از منکر، اقامه این نمازها را در دوران غیبت، به عهده فقیه می داند و فقیهان را مصداق امام عادل، یا گمارده شده از سوی امام عادل معرفی می کند.

«ویجوز لفقهاء اهل الحق ان یجمعوا بالناس الصلوة کلها و صلاة الجمعة والعیدین ویخطبون الخطبتین ویصلون بهم صلاة الکسوف ما لم یخافوا فی ذلك ضرراً فان خافوا فی ذلك الضرر لم یجز لهم التعرض لذلك علی حال.»^{۴۷}

بر فقیهان شیعه رواست، مادامی که از زیان ستمگران نهراسند، امامت همه نمازها را به عهده گیرند و نماز جمعه و عید فطر و قربان را اقامه کنند و خطبه های نماز را بخوانند. و اگر از آسیب رسانی ستم پیشگان بهراسند، اقامه آنها، روا نخواهد بود.

از این فراز، که هراس از حکومت های ستم، در آن پیداست، استفاده می شود که در تفکر سیاسی اینان، فقیهان در زمان غیبت امام معصوم، مصداق امام عادل هستند و اجرای آن دسته از احکام که به عهده امام، از جایگاه رهبر



جامعه اسلامی، گذاشته شده بود، به عهده فقیهان گذاشته شده است. تکرار این بحثها در کتاب امر به معروف و نهی از منکر، آن هم در کنار بحث از اجرای مرحله های بالای امر به معروف و نهی از منکر، اقامه حدود، قضاوت، پذیرفتن ولایت از حاکمان ستم و ... یاری کننده جستار بالاست.

دیدگاه دیگر فقیهان این دوره درباره نمازهای عبادی-سیاسی:

افزون بر این دو فقیه عصر آغاز اجتهاد، دیگر فقیهان این دوره نیز، اقامه نمازها: جمعه، جماعت، عید و باران را در قلمرو اختیارهای فقیه دانسته اند.^{۴۸} شماری از فقیهان این دوره، با تفسیر امام در روایاتی که واجب بودن جمعه را بسته به حضور امام دانسته اند، به امام معصوم، اقامه نماز جمعه را در عصر غیبت جایز نمی شمارند.

سلار می نویسد:

«والفقهاء الطائفة ان یصلّوا بالناس فی الأعیاد والامستقاء واما

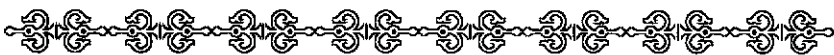
الجمیع فی الجمیع فلا.»^{۴۹}

۲. ولایت بر انفال، خمس، زکات و ...: «تکالیف فقهی»

شیخ مفید، در احکام مالی اسلام دیدگاه های ویژه ای دارد. از نظر ایشان، میان زکات و خمس، فرق است. زکات، مالیات و بودجه ای است حکومتی که در دوره حضور امام باید در اختیار وی قرار گیرد و در دوره غیبت امام، در اختیار ولی امر مسلمانان. اما خمس در زمان حضور امام، به امام پرداخت می شود و این که در زمان غیبت، با آن چه باید کرد؟ در این باره شیخ مفید نظر ویژه ای دارد که شرح خواهیم داد.

ایشان در کتاب زکات، بابی گشوده با این عنوان:

«باب وجوب إخراج الزکاة إلی الامام» و در این باره نوشته است:



«قال الله عز وجل: «خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزكيهم بها وصلّ عليهم انّ صلاتك سكن لهم والله سميع عليم» فامر نبيّه باخذ صدقاتهم، تطهيراً لهم بها من ذنوبهم وفرض على الامة حملها اليه بفرضه عليها طاعته ونهيها لها عن خلافه، والامام قائم مقام النبي فيما فرض عليه: من اقامة الحدود والاحكام، لانه مخاطب بخطابه في ذلك على ما بيناه فيما سلف، وقدمناه، فلما وجد النبي كان الفرض حمل الزكاة اليه ولما غابت عينه من العالم بوفاته صار الفرض حمل الزكاة إلى خليفته، فاذا غاب الخليفة كان الفرض حملها إلى من نصبه من خاصته لشيعته، فاذا عدم السفراء بينه وبين رعيته وجب حملها إلى الفقهاء المأمونين من اهل ولايته لأنّ الفقيه اعرف بموضعها ممن لافقه له في ديانتة»^{۵۰}

خدای متعال می فرماید: «از اموال آنان صدقه ای بگیر، تا به آن پاك و پاکیزه شان سازی، و برایشان دعا کن؛ زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است و خدا شنوای داناست» خداوند، به پیامبرش دستور داد که صدقات مردمان را بگیرد، تا از گناهان پاك گردند. و بر امت پیامبر واجب کرد صدقات را به او بدهند؛ زیرا پیروی او را واجب و ناسازگاری با وی را حرام کرد.

امام جانشین پیامبر است در اجرای حدود و احکام. خطابه‌های به پیامبر، متوجه به امام است؛ بنابراین آنچه که پیش از این بیان کردیم. بنابراین، آن گاه که پیامبر حاضر باشد، بایستی زکات را به او رساند و پس از رحلت وی، باید زکات را در اختیار



خلیفه وی گذارد. و در دوره غیبت، باید آن را به نواب خاص سپرد و در زمانی که دوره سفیران خاص پایان یافته، واجب است آن را در اختیار فقیهان مورد اطمینان شیعه گذاشت؛ زیرا فقیه بهتر می‌داند که در کدامین مورد آن را هزینه کند.

از این فراز از سخن شیخ مفید، چند مطلب استفاده می‌شود.

۱. زکات، مالیات و بودجه‌ای حکومتی است که در دوره حضور معصوم، پیامبر و امامان، باید در اختیار آنان قرار گیرد و در دوره غیبت، در اختیار نمایان خاص یا عام آنان.

۲. مسلمانان وظیفه دارند، زکات خود را به امام و حاکم اسلامی بپردازند و خود نمی‌توانند خودسرانه هزینه کنند.

۳. در دوران غیبت نیز، مردم حق ندارند زکات را به اهل زکات برسانند، بلکه وظیفه دارند آن را در اختیار فقیهان بگذارند، تا برابر بازشناخت خود هزینه کنند. بنابراین، هزینه کردن زکات، که یکی از منابع مالی مهم حکومت اسلامی است، در قلمرو اختیارهای فقیه است.

خمس:

روشن شد که دیدگاه شیخ مفید درباره خمس با نظر وی درباره زکات، فرق دارد. از نظر وی، خمس حقی است برای امام نه بودجه‌ای از آن جایگاه و پست امامت.^{۵۱} نتیجه این نگرش آن است که در دوره غیبت امام، این منبع مالی، به حاکم و ولی امر واگذار نمی‌شود؛ بلکه در ملک امام معصوم باقی می‌ماند.

شیخ مفید در این بحث بر خلاف روشی که در مقنعه پیش گرفته که به هیچ روی به نقل دیدگاه‌ها و اختلافها نپرداخته، و از هیچ فقیه امامی با نام، سخنی نقل نکرده؛ در باب خمس زمان غیبت، به دیدگاه‌های گوناگون، بدون ذکر



گوینده آنها، اشاره کرده است. و نیز در باب جزیه، به شرح، اختلاف دیدگاه فقهای عامه را نمایانده است. ^{۵۲} جز اینها در چند مورد دیگر، با کلمه «قیل» و یا نقل روایات ناسازگار، به احتمال دیگر اشاره کرده است. ^{۵۳}

به هر حال ایشان در باره هزینه کردن خمس در دوران غیبت، می نویسند:

«و قد اختلف قوم من اصحابنا فی ذلك عند الغيبة و ذهب كل فريق منهم فيه إلى قال: فمنهم من يسقط فرض اخراجه لغيبة الإمام، و ما تقدم من الرخص فيه من الاخبار. و بعضهم یوجب كتزه و تناول خبراً ورد: أن الارض تظهر كنوزها عند ظهور القائم مهدي الأنام... و بعضهم یرى صلة الذرية و فقراء الشيعة علی طریق الاستحباب و لست ادفع قرب هذا القول من الصواب. و بعضهم یرى عزله لصاحب الامر فان خشى ادراك المنية قبل ظهوره وصی به الی من یثق به فی عقله و دیانته لیسلمه الی الامام ان ادرك قيامه، و الأوصی به الی من یقوم مقامه فی الثقة و الדיانة ثم علی هذا الشرط الی ان یظهر امام الزمان و هذا القول عندي أوضح من جميع ما تقدم» ^{۵۴}

درباره پرداخت خمس، اختلافهایی میان گروهی از علمای ما رخ داده است و هر گروهی به رأی رو آورده است.

شماری خارج کردن خمس را از مال، در دوره غیبت، به دلیل غیبت امام و روایات اجازه استفاده، واجب دانسته اند.

و گروهی دیگر گفته اند: بایستی خمس را، به گنجینه های پنهان دگر ساخت. و آن را فرا گرفته شده روایاتی می دانند که زمین به هنگام ظهور حضرت مهدی گنجینه های خویش را آشکار می سازد.



شیخ مفید، در دوره حکومت عباسی، از نخستین فقیهانی است که کم و بیش نمادی از گزاره های مهم سیاسی روزگار خویش را بازتاب داده است، مانند کارها و وظیفه های فقیه در عصر غیبت، گونه همکاری با حکومت های ستمگر، شیوه پرداخت مالیات های اسلامی، چگونگی اجرای آن دسته از دستورهای دینی که به گونه ای با نهاد سیاسی پیوند دارند، مانند نماز جمعه، نماز عیدین و... سرپرستی امر قضا، اجرای حدود، تعزیرات و قصاص، اجرای احکام حجر، وصیت، امر به معروف و نهی از منکر و....

و گروهی دیگر بر این باورند که مستحب است خمس را، در راه سادات و فقرای شیعه هزینه کرد. من نمی توانم نزدیک بودن این دیدگاه را به حق، رد کنم.

و شماری گویند: بایستی خمس را برای حضرت حجت کنار گذارد و اگر از مرگ خویش پیش از ظهور هراس داشت، آن را به کسی که اعتماد به دینداری و خرد وی دارد، بدهد و وصیت کند تا به امام (عج) بسپارد و اگر او نیز محضر امام را درک نکرد، آن را به دیگری وصیت کند و این شیوه، ادامه یابد تا امام از پرده غیبت رخ بنماید به نظر من این دیدگاه از همه دیدگاه ها روشن تر است.

سپس شیخ، درباره علت این ناهمگونی می نویسد:

«وَأَمَّا اخْتَلَفَ أَصْحَابُنَا فِي هَذَا الْبَابِ لِعَدَمِ مَا يَلْجَأُ إِلَيْهِ فِيهِ مِنْ صَرِيحِ الْأَلْفَاظِ، وَأَمَّا عَدَمُ ذَلِكَ لِمَوْضِعِ تَغْلِيظِ الْمُحْتَنَةِ، مَعَ إِقَامَةِ الدَّلِيلِ بِمَقْتَضَى الْعَقْلِ وَالْآثَرِ مِنْ لَزُومِ الْأَصُولِ فِي خَطَرِ التَّصَرُّفِ فِي غَيْرِ الْمَمْلُوكِ الْأَبْذَنِ الْمَالِكِ وَحِفْظِ الْوَدَائِعِ لِأَهْلِهَا وَرَدِّ الْحَقُوقِ. ۵۵»

ریشه گوناگونی دیدگاه علمای شیعه در این مورد، آن است که روایات و بیانهای روشن که بتواند ملجأ قرار گیرد، در اختیار نیست و سر آن هم حال و روز و روزگار سخت و دشوار ائمه بوده است. از طرفی، عقل و نقل حکم می کند که در دست یازی به غیر مملوک، بایستی اهمیت آن را یافت و از اصول و قواعد پیروی کرد؛ یعنی اذن مالک را معیار قرار داد، امانت را به صاحب آن برگرداند، حقوق مردم را به خود آنان رد کرد.

دیدگاه شیخ بر اصول زیر استوار است:

۱. خمس حق امام است.
 ۲. امامان شیعه، در دوره حضور، روش و شیوه ای ویژه را در هزینه کردن خمس، بنیان نهاده اند. در نتیجه، نمی توان خشنودی آنان را به گونه ویژه ای از هزینه کردن به دست آورد.
 ۳. در امور مالی، به دست آوردن خشنودی مالک، ضروری است. در نتیجه، نمی توان بدون اجازه در مال دیگری دست یازید.
- شیخ مفید، با توجه به اصول یاد شده، نتیجه گیری می کند که بایستی خمس، و دست کم سهم امام را نگهداشت و آن را در اختیار امام نهاد؛ زیرا خمس ملک امام است و خشنودی وی به گونه ای ویژه از هزینه کردن، ثابت نشده است.
- نکته شایان توجه در دیدگاه شیخ مفید این است که در آغاز غیبت کبری شیعیان ظهور امام را چندان دور نمی انگاشتند و با همین انگاره است که فقیهی چون شیخ مفید نظر بالا را در باب خمس بیان می دارد.



دیدگاه دیگر فقیهان:

شماری از فقیهان این دوره، با اندک ناهمگونی، مدیریت جمع آوری و هزینه خمس و زکات و انفال را در زمان غیبت معصومان، به عهده فقیهان شیعه دانسته اند و به ولایت فقیهان در جمع آوری و هزینه این ثروت بزرگ، که اگر درست جمع آوری شود، تواناست هرگونه حکومتی را اداره کند، به روشنی اشاره کرده اند.

حلی می نویسد:

«يجب على كل من تعین عليه فرض زكاة او فطرة او خمس او انفال أن يخرج ما وجب عليه من ذلك إلى سلطان الاسلام المنصوب من قبله سبحانه او إلى من ينصبه لقبض ذلك من شيعته ليضعه مواضعه، فان تعذر الأمران فالى الفقيه المأمون»^{۵۶}

به هرکس که زکات، خمس، فطره، یا انفال واجب باشد، باید آنها را به سلطان اسلام که از سوی خدا گمارده شده است، یا نماینده او، که برای گرفتن این گونه مالها گمارده شده، پردازد تا در راهش هزینه کنند. در صورتی که سلطان و نماینده ویژه وی در دسترس نبودند، باید به فقیه امین پردازد.

از فراز بالا چند مطلب درخور استفاده است:

۱. به نظر وی، هیچ فرقی میان زکات و خمس و انفال نیست و همه این مالها و داراییها، از آن حکومت اسلامی است.

۲. از این که از امام معصوم، به سلطان اسلام تعبیر کرد، استفاده می شود که این مالها و داراییها، از آن حکومت اسلامی است و برای اداره حکومت اسلامی تشریح شده و هزینه آنها به دست حاکم اسلامی و به باز شناخت اوست.



۳. کسانی که خمس یا زکات یا انفال به عهده دارند، حق ندارند خودشان هزینه کنند و واجب است به حاکم اسلامی بپردازند و در زمان غیبت، فقیهان امین جانشین حاکم اسلامی هستند.

قطب الدین راوندی در این باره می نویسد:

«فاذا عدم السفراء بينه وبين رعيته وجب حملها إلى الفقهاء
المأمونين من اهل ولايته لأنّ الفقيه اعرف بموضعها ممن لافقه
له»^{۵۷}

زمانی که امام سفیر و نماینده‌ای در میان مردم نداشت، باید زکات را به فقیه امامی امین پرداخت؛ زیرا وی به موارد هزینه آگاه‌تر است.

نظر دیگری نیز درباره منابع مالی در این دوره رواج داشته است و آن این که: مردم وظیفه دارند در دوران غیبت، خودشان زکات داریی شان را حسابرسی و به نیازمندان برسانند؛ اگرچه به فقیه بدهند بهتر است. اما نسبت به خمس دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد که مشهورترین آنها، این است که خمس را شش بهره کنند و سه بهره از آن را که حق بی‌نویان، خانه‌نشینان و در راه مانده از بنی هاشم است به اهلش برسانند و این که با سهم خدا و رسول و ذی‌القربی (سهم امام)^{۵۸} چگونه رفتار شود نیز، دیدگاه‌های گوناگون وجود دارد که از مجال این بحث خارج است.

۳. ولایت بر قضا، اجرای حدود و تعزیرات و ...:

از نگاه شیخ مفید، سرپرستی امور حقوقی و قضایی، خصوصی و جزا، مانند: اجرای حدود و تعزیرات و قصاص، اجرای احکام حجر، وصیت، اجبار به طلاق و ... در حوزه اختیارات فقیه در عصر غیبت است و سخنان



ولی در این بخش، آشکارا به باورمندی وی به ولایت فقیه، به معنای رهبری سیاسی دلالت دارند.

شیخ مفید در آغاز «ابواب القضايا والأحكام» می نویسد:

«والقضاء بين الناس درجة عالية وشروطه صعبة شديدة ولا ينبغي لأحد ان يتعرض له حتى يثق في نفسه بالقيام به وليس يثق احد بذلك من نفسه حتى يكون عاقلاً، كاملاً عالماً بالكتاب وناسخه ومنسوخه وعامه وخاصه وندبه وايجابه ومحكمه ومتشابهه، عارفاً بالسنة وناسخها ومنسوخها، عالماً بالفقه، مضطلعاً بمعانى كلام العرب، بصيراً بوجوه الاعراب، ورعاً عن محارم الله عزوجل، زاهداً فى الدنيا، متوفراً على الاعمال الصالحات، مجتنباً للذنوب والسيئات، شديد الحذر من الهوى حريصاً على التقوى. ۵۹»

قضاوت میان مردمان، جایگاهی والاست و شرایط سخت و سنگینی دارد. سزاوار نیست کسی عهده دار آن شود، مگر به خود باور داشته باشد و این خودباوری و خوداستواری پدید نیاید، مگر با ویژگیهایی چون: خردمندی، کمال نفسانی، آگاهی به قرآن و ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مستحب و واجب، محکم و متشابه آن، آگاهی به سنت و ناسخ و منسوخ آن، آشنایی به لغت، آگاهی همه سویه به معانی و مفاهیم کلام عرب، آگاهی و دانایی به مبانی و وجوه اعراب، پرهیزگاری، زهد در دنیا، فرو رفتن در کارهای شایسته، پرهیز از گناهان، دامن گرفتن از هوای نفس، بیشی طلب در پرهیزگاری.

همو، در باب امر به معروف و نهی از منکر نیز، وظیفه مهم فقیهان را



یادآور شده و نوشته است :

«ولهم أن يقضوا بينهم بالحق، ويصلحوا بين المختلفين في الدعاوى عند عدم البيّنات، ويفعلوا جميع ما جعل إلى القضاة في الإسلام، لان الائمة(ع) قد فوضوا اليهم ذلك عند تمكنهم منه بما ثبت عنهم فيه من الأخبار وصح به النقل عند اهل المعرفة به من الآثار.»^{۶۰}

فقیهان، حق دارند بین برادران خود به حق داوری کنند و بین کسانی که با یکدیگر اختلاف دارند و هیچ یک شاهی بر ادعای خود ندارد، صلح برقرار سازند و همه آن چه را که برای قاضیان در اسلام قرار داده شده، انجام دهند؛ زیرا ائمه به استناد روایاتی که از آنان رسیده و در نزد آگاهان، صحیح و معتبر است، این امر را در صورت امکان به فقیهان واگذارده اند.

آن چه در این بخش، مهم است و نیاز به داشتن حکومت و قدرت دارد اجرای حدود، قصاص و تعزیرات است. دیدگاه های شیخ مفید در این بخش، به طور کامل حکومتی است و نمایان گر باور راسخ وی رهبری سیاسی فقیهان.

وی در کتاب «الحدود والآداب» به روشنی یادآور می شود: اجرای حدود وظیفه امام است؛^{۶۱} لیکن در کتاب «امر به معروف و نهی از منکر» که در صدد بیان مسائل اجرایی احکام است، فقیهان را در اجرای حدود، نایب امام دانسته است :

«فامّا اقامة الحدود فهو إلى سلطان الاسلام المنصوب من قبل الله تعالى وهم ائمة الهدى من آل محمد(ع) ومن نصبوه لذلك



من الامراء والحكام، قد فوضوا النظر فيه الى فقهاء شيعتهم مع الامكان. فمن تمكن من اقامتها على ولده وعبيده ولم يخف من سلطان الجور اضراً به على ذلك، فليقمها. ومن خاف من الظالمين اعتراضاً عليه في اقامتها او خاف ضرراً بذلك على نفسه، او على الدين، فقد سقط عنه فرضها وكذلك ان استطاع اقامة الحدود على من يليه من قومه، وامن بوائق الظالمين في ذلك فقد لزمه اقامة الحدود عليهم، فليقطع سارقهم ويجلد زانيهم ويقتل قاتلهم. ۶۲

اما اجراى حدود، به عهده سلطان و حاكم اسلامى است كه از سوى خداوند متعال گمارده شده و آنان عبارتند از: امامان هدايت از آل محمد و كسانى كه امامان آنان را به فرمانروايى و حكمرانى، برگمارده اند.

امامان معصوم نظر در اين مطلب (حدود) را در صورت امكان به فقيهان شيعه، واگذارده اند. اگر فقيهى بتواند حدود الهى را در مورد فرزندان و غلامان خود جارى كند و از سلطان جور و حاكم ستم، هراس ضررى نداشته باشد، بايد اجرا كند.

و كسى كه از اشتلم ستمگران در مورد اجراى حدود بترسد و يا هراس زيان جاني و دينى داشته باشد، اين واجب، از عهده اش برداشته مى شود. همچنين اگر به اجراى حدود بر خويشاوندان ديگر تواناست و از زدن و بستن ستمگران ايمن است، بر او لازم است كه بر آنان حدود را جارى سازد. دست دزدان آنان را ببرد و به زناكار آنان تازيانه بزند و قتل كنندگان آنان را قصاص كند.



در این فراز، ابتدا سلطان برگمارده شده از طرف خدا را مطرح می‌کند و او را مرجع تصمیم‌گیری در قتل، جرح و اجرای حدود می‌داند و سپس سلطان گمارده شده را این گونه می‌شناساند:

۱. امامان معصوم که خداوند آنان را به مقام اداره جامعه اسلامی و اجرای حدود الهی برگمارده است.

۲. امیران و حاکمانی که امامان معصوم آنان را برای اداره جامعه اسلامی و زمامداری برگمارده‌اند.

۳. فقیهان شیعه که از سوی امامان معصوم برای اقامه حدود برگمارده شده‌اند.

بنابراین، شیخ مفید، افزون بر زمامداری و رهبری سیاسی امامان معصوم، به نایبان ویژه و نایبان عام امامان معصوم یعنی فقهای شیعه، اشاره می‌کند. اما با توجه به این که رهبری سیاسی و زمامداری جامعه اسلامی در دست دیگران بوده و برای فقیهان شیعه امکان عمل به این وظیفه الهی به طور کامل فراهم نبوده؛ از این روی با قید: «مع الامکان» به مطلب اشاره می‌کند و در ادامه به موردهایی که احتمال این امکان در آنها بیش تر است، می‌پردازد و سفارش می‌کند: به این وظیفه، دست کم، در حوزه زندگی شخصی و نسبت به فرزندان و غلامان و خویشاوندان، باید عمل کند. و در ادامه به گونه دیگر از زمینه و توانایی اجرای حدود الهی اشاره می‌کند:

«وهذا فرض متعین علی من نصبه المتغلب لذلک علی ظاهر
خلافته له او الإمارة من قبله علی قوم من رعیته فیلزمه اقامة
الحدود و تنفيذ الاحکام و الامر بالمعروف والنهی عن المنکر
و جهاد الکفار.»

و اجرای حدود واجب عینی بر فقیهی است که قدرت حاکمه



او را بر این کار بگمارد و یا امارت و حکومت قومی را به او بسپارد. پس بر او لازم است حدود الهی را اقامه کند و احکام شرعی را تنفیذ، و به امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با کفار پردازد.

شیخ مفید در این فراز به چهار مسأله مهم اشاره دارد:

۱. اقامه حدود الهی و این که در صورت توان فقیه از اجرای آن، بر او واجب است.

۲. اجرا و تنفیذ احکام، که دربرگیرنده همه احکام الهی است و اطلاق آن تمامی وظیفه های شرعی را دربرمی گیرد و تنفیذ احکام بدان معناست که فقیه توان مند و دارای قدرت گسترده، وظیفه دارد که احکام اسلامی را در تمام شؤون جامعه حاکم نماید.

۳. امر به معروف و نهی از منکر که پایه های عالی آن از وظیفه ها و در حوزه کاری فقیه توان مند و گسترده قدرت است.

۴. جهاد و مبارزه با کافران که دفاع و حتی هجوم به آنان را دربرمی گیرد، از صدر و ذیل کلام شیخ مفید، روشن می شود که گمارده شدن فقیه از سوی سلطان جائر موضوعیت ندارد، آن چه موضوعیت دارد، توانایی فقیه است، از جهاد با کفار و یکی از راه های توانایی، گمارده شدن از طرف سلطان است. شیخ مفید، در ادامه به دو مطلب بسیار مهم می پردازد:

۱. فقیهی که از جانب سلطان به امارت و ولایت گمارده شده، باید توجه داشته باشد که او در حقیقت از جانب صاحب ولایت؛ یعنی امام زمان به این مقام گمارده شده است و امام زمان با اجازه اش در پذیرفتن چنین مقامی، او را به مقام امارت و حکومت برگمارده است:

«ومن تأمر علی الناس من اهل الحق بتمکین ظالم له، وکان



امیراً من قبله فی ظاهر الحال، فانما هو امیر فی الحقیقه من قبل صاحب الامر - الذی سوغه ذلك، و اذن له فيه - دون المتغلب من اهل الضلال. ۶۳

هر فقیهی از اهل حق که این توانایی را از جانب حاکم ستم پیشه ای یافته است که بر مردم امارت و حکومت کند و در ظاهر از طرف آن حاکم، به امارت رسیده است؛ اما در حقیقت، او از طرف صاحب الامر که این کار را برای او جایز شمرده و به او اجازه آن را داده است، امیر و حاکم است، نه از جانب حاکم غاصب گمراه.

۲. پذیرش این پست‌ها و مقامها در حکومت جور، تنها برای فقیهی که ویژگیهای دیگر را نیز دارد، رواست نه برای هر کسی:

«ومن لم يصلح للولاية على الناس لجهل بالاحكام او عجز عن القيام بما يُسند اليه من امور الناس، فلا يحل له التعرض لذلك والتكلف له فان تكلفه فهو عاص غير مأذون له فيه من جهة صاحب الأمر الذي اليه الولايات. ومهما فعله في تلك الولاية فانه مأخوذ به، محاسب عليه ومطالب فيه بما جناه...» ۶۴

کسی که شایستگی ولایت را ندارد به خاطر ناآگاهی به احکام شرع یا ناتوانی از انجام کارهای مردم، جایز نیست که مسؤولیت آن را بپذیرد و اگر چنین سمتی را به عهده گیرد، گناهکار است و از ناحیه صاحب الامر که همه مسؤولیتها و ولایتها مربوط به اوست، اجازه ندارد. و هر کاری که در حوزه ولایت انجام دهد، بازخواست می شود و در قیامت به آن رسیدگی خواهد شد.



از این فراز فهمیده می‌شود کسی که دو ویژگی: آگاهی به احکام (فقاہت) و توانایی انجام کارها (مدیریت) را داشته باشد، از سوی امام زمان جهت زمامداری و رهبری جامعه اسلام اجازه دارد و برگمارده است و اگر این دو ویژگی را نداشته باشد حق ندارد رهبری مردم را به عهده گیرد و اگر چنین رهبری هم به او داده شده باشد، برگمارده شده از ناحیه امام زمان نیست.

شیخ مفید در این بخش از سخنان خود به ولایت فقیه به معنای زمامداری جامعه اسلامی تأکید دارد؛ لیک برای این که بهانه‌ای دست حاکمان مستمگر نیفتد و زمینه هرگونه توجیه و تأویل فراهم باشد، بحث را به دو شیوه مطرح می‌کند:

نخست آن که: ذیل بحث پذیرش ولایت، ولایت از سوی پادشاهان را به میان آورده است. و دو دیگر: به جای جنبه اثباتی قضیه (ولایت فقیه) جنبه منفی (ولایت جاهل ناتوان) را به پیش کشیده و شایستگی انسانهایی را که آگاهی به احکام و توانایی تدبیر کار مردمان را ندارند، برای ولایت و رهبری رد کرده است و با دقت و باریک‌اندیشی بر این جُستار پای فشرده که امام زمان، که زمامدار واقعی جامعه اسلامی است و مشروعیت هرگونه ولایت به اجازه او برمی‌گردد، ولایت و رهبری آنانی را که جاهل به احکام شرع هستند و از انجام کارهایی که در حوزه ولایت باید انجام دهند، ناتوانند، امضا نکرده، تا اهل فن متوجه شوند که تنها فقیهان با تدبیر، مجاز به پذیرفتن ولایت و صالح برای رهبری جامعه اسلامی هستند.

آرای شیخ مفید در باب قصاص و تعزیرات نیز از دیدگاه حکومتی ایشان حکایت می‌کند. به نظر ایشان ولایت بر قصاص و تعزیرات از حقوق حکومت است و مسؤول اجرای آن حاکم اسلامی است که فقیهان را نیز دربرمی‌گیرد و دیگران، حتی اولیای مقتول، حق اجرای آن را نخواهند داشت:



«ومتی اختاروا قتله كان السلطان هو المتولى لذلك دونهم إلا ان يأذن لهم فيه فيقتلون بالسيف من غير تعذيب ولا مثله.»^{۶۵}
اگر اولیای مقتول، قصاص قاتل را اختیار کردند، سلطان و حاکم عهده دار اجرای آن است و نه خود آنان؛ مگر آن که حاکم به آنان اجازه دهد که در این صورت نیز، بایستی با شمشیر و بدون هیچ گونه شکنجه و قطع اعضاء، حکم قصاص اجرا شود.

و می نویسد:

«واذا قامت اليته على رجل بائه قتل رجلاً مسلماً عمداً واختار اولياء المقتول القود بصاحبهم، تولى السلطان القود منه بالقتل له بالسيف دون غيره.»^{۶۶}
اگر یبینه و شاهد بر قتل عمدی مسلمان، اقامه شد و اولیای مقتول، خواستار قصاص شدند، در این صورت، تنها سلطان عهده دار اجرای قصاص خواهد بود.

و به صورت قانون کلی می نویسد:

«وليس لاحد ان يتولى القصاص بنفسه دون امام المسلمين او من نصبه لذلك من العمال الأمانة في البلاد والحكام.»^{۶۷}
هیچ کس، جز امام و گماشتگان او برای اجرای احکام در شهرها، حق عهده داری اجرای قصاص را ندارد.

در باب تعزیرات نیز بارها به روشنی بیان کرده است که اجرای تعزیرات به عهده سلطان اسلام است که به نظر شیخ مفید، فقیهان یکی از مصداقهای آن بشمارند.^{۶۸}
از جمله موردهایی که شیخ مفید، تعزیر را به عهده حاکم گذاشته است، عبارتند از: مولایی که عبدش را بکشد،^{۶۹} اقرار به کاری کم تر از زنا،^{۷۰}



انداختن جنین زناکار،^{۷۱} بریدن سر میت،^{۷۲} اقامهٔ بینه بر برهنه بودن دو نفر در یک بستر،^{۷۳} به کار بردن واژگان افترا، بدون توجه به معنی آنها،^{۷۴} هر سخنی که سبب آزار مسلمانی شود،^{۷۵} دشنام اهل ذمه به یکدیگر،^{۷۶} نشستن بر سر سفره‌ای که در آن شراب وجود دارد،^{۷۷} کلاهبرداری^{۷۸} و ...

اینک نمونه‌هایی از سخنان شیخ مفید را در باب اختیارداری حاکم اسلامی در اجرای تعزیرات نقل می‌کنیم:

۱. شیخ مفید، همانند دیگر فقیهان، حد ناسزاگویی و دشنام به پیامبر و ائمه را قتل می‌داند، اما در شیوه و اجرای آن می‌نویسد:

«تولّی ذلک منه امام المسلمین فان سمعه منه غیر الامام فبدر
إلی قتله غضباً لله لم یکن علیه قود ولادیه لاستحقاقه القتل
- علی ما ذکرناه- لکنّه یكون مخطئاً بتقدمه علی السلطان.»^{۷۹}
پیشوای مسلمانان عهده دار اجرای حد است و اگر غیر امام،
آن را شنید و به خاطر خدا، خشمگین شد و او را کشت،
قصاص و دیه، از عهده اش برداشته می‌شود زیرا کشته شده،
سزاوار کشتن بوده، هر چند در پیش دستی که بر سلطان کرده،
اشتباه کار است.

۲. دربارهٔ زناکاری که پس از اقامهٔ شهود، توبه کند، می‌نویسد:

«فان تاب بعد قیام الشهادة علیه کان للامام الخیار فی العفو عنه
او اقامة الحد علیه حسب ما یراه من المصلحة فی ذلک له
ولاهل الاسلام.»^{۸۰}

اگر زناکار پس از اقامه شهادت، توبه کند، امام براساس
صلاح وی و مسلمانان می‌تواند او را ببخشد، یا حد زند.

۳. در کشته شدن ذمی به دست مسلمان، حکم شرعی پرداخت دیه



است. شیخ مفید پس از بیان آن می نویسد:

«وللسلطان ان يعاقب من قتل ذمياً عمداً عقوبة تنهكه ويأخذ
الدية من ماله.»^{۸۱}

۴. در حکم تعزیر فرو انداختن جنین نوشته است:

«وإذا زنت المرأة فحملت وشربت دواء فاسقطت، أقيم عليها
حد الزانی وعزرها الحاکم علی جنایتها بسقوط الحمل حسب
ما یراه فی الحال من المصلحة لها ولغيرها من التأديب.»^{۸۲}
اگر زنی زنا کند و باردار شود و دوی بیاشامد، پس از آن جنین
خود را فرو افکند، حد زنا بر او جاری خواهد شد و حاکم اسلامی
به خاطر فرو افکندن جنین، او را تعزیر می کند، به مقداری که
مصلحت وی و دیگران، در راستای تأدیب اقتضا کند.

ولایت عام فقیه از نگاه شیخ مفید:

شیخ مفید، به مناسبت، در کتاب وصیت، به روشنی به ولایت عام فقیهان
پرداخته است. وی در باب «الوصی یوصی الی غیره» می نویسد:

«ولیس للوصی أن یوصی الی غیره إلا ان یشترط له ذلك
الموصی فان مات کان الناظر فی امور المسلمین یتولی انفاذ
الوصیة علی حسب ما کان یجب علی الوصی ان ینفذها ولیس
للورثة ان یتولی ذلك بانفسهم.»^{۸۳}

در ادامه، از ولایت عامه فقیهان سخن به میان آورده و به روشنی یادآور
شده است: ولایت فقیهان اختصاصی به باب وصیت ندارد.

از اطلاق کلامش استفاده می شود که تمام اموری که به عهده سلطان عادل
(امام معصوم) گذاشته شده در صورت نبودن و یا غیبت سلطان عادل به عهده
فقیه است بنگرید.



«وإذا عدم السلطان العادل - فيما ذكرناه من هذه الابواب - كان لفقهاء اهل الحق العدول من ذوى الرأى والعقل والفضل ان يتولوا ما تولاه السلطان . فإن لم يتمكنوا من ذلك فلا تبعه عليهم فيه .»^{۸۴}

آن گاه که برای اجرای احکامی که در این بابها بر شمرديم [بابهای فقه] سلطان عادل وجود نداشت، فقیهان عادل شیعه، که صاحب نظر و دارای دانش و خردند، کار اجرا را به عهده می گیرند و سرپرستی می کنند، آن چه را که سلطان، سرپرستی آنها را بر عهده داشته است . و در صورت توانایی نداشتن بر اجرای احکام، گناهی بر آنان نیست .

شیخ مفید، در باب امر به معروف و نهی از منکر شرح داده است که مرادش از سلطان عادل، امام معصوم است^{۸۵} و در این جا می گوید: همه اختیاراتی سلطان عادل را در نبود او، فقیه دارد .

از کنار هم گذاشتن این دو عبارت، این نتیجه به دست می آید که اختیارات و کارهای امام معصوم، در حوزه حکومت و سیاست، در زمان غیبت، به عهده فقیهان گذاشته شده است . از این به ولایت عام فقیهان یاد می کنند .

نظر شیخ طوسی درباره قضاوت، اجرای حدود و تعزیرات:

شیخ طوسی، در بخش احکام قضایی و جزایی، همان شیوه استاد خود را پیش گرفته است . ایشان در کتاب قضا و حدود، به روشنی بیان می کند: قضاوت و اجرای حدود و تعزیرات در قلمرو کاری و از اختیاراتی امام مسلمانان و رهبر جامعه اسلامی است؛^{۸۶} لیک در باب امر به معروف و نهی از منکر به روشنی می گوید:

امامان معصوم (ع) این سمت را در زمان غیبت، به فقیهان واگذارده اند .





شیخ طوسی، سلار دیلمی، ابن براج طرابلسی و... پذیرش ولایت از سوی حکمروایان ستم را برای اقامه حق و از بین بردن باطل و انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و... مستحب می دانند و بر این باورند: گرچه این ولایت در ظاهر از جانب حاکم ستم به آنان واگذار شده، ولی در حقیقت از جانب ائمه حق به آنان سپرده شده است؛ زیرا ائمه در عصر غیبت، فقیهان را برای اداره امور جامعه برگمارده اند.

از جمع بندی سخنان ایشان در این باب، چهار مطلب درخور استفاده است:

۱. امامان معصوم، که مسؤول اصلی حکومت، داوری و بست و گشادکارهاند، این مقام را به فقیهان واگذارده اند:

«اما الحكم بين الناس والقضاء بين المختلفين، فلا يجوز أيضاً إلا لمن اذن له سلطان الحق في ذلك وقد فوضوا ذلك إلى فقهاء شيعتهم في حال لا يتمكنون فيه من تولية بنفوسهم فمن تمكن من إنفاذ حكم او اصلاح بين الناس او فصل بين المختلفين، فليفعل ذلك، وله بذلك الأجر والثواب ما لم يخف في ذلك على نفسه ولا على احد من اهل الإيمان ويأمن الضرر فيه فان خاف شيئاً من ذلك، لم يجز له التعرض لذلك على حال.»^{۸۷}

اما حکم بین مردم و قضاوت در اختلافها جایز نیست، مگر برای کسی که از سوی سلطان حق [امام] اجازه داشته باشد. و آنان، در حالی که خود، توانایی به انجام این مهم را نداشته باشند، آن را به فقیهان شیعه واگذارده اند. پس کسی که توانایی بر روان کردن حکم و اصلاح میان مردم و حل و فصل اختلافها دارد، باید این وظیفه را انجام دهد و انجام آن اجر و پاداش دارد؛ مادامی که از ستمگران، بر خود و برادران ایمانی

نترسد و از این جهت در امان باشد. پس اگر از ستمگران می ترسد، به هیچ روی، بر او روا نیست آن را انجام دهد.

۲. فقیهی که در ظاهر از جانب سلطان ستم پیشه به حکومت و ولایت برگمارده می شود، اجازه دارد که حدود الهی را جاری سازد و در حقیقت، از جانب سلطان حق [امام] به این مقام گمارده شده و کارهایش با اجازه او انجام می گیرد.

«من استخلفه سلطان ظالم علی قوم، وجعل الیه اقامة الحدود؛ جاز له أن یقیمها علیهم علی الکمال، و یعتقد أنه إنما یفعل ذلك باذن سلطان الحق، لا باذن سلطان الجور و یجب علی المؤمنین معونته وتمکینه من ذلك، ما لم یتعد الحق فی ذلك وما هو مشروع فی شریعة الاسلام...»^{۸۸}

فقیهی را که سلطان ستمکار جانشین خود قرار دهد و اقامه حدود را به او واگذارد، می تواند به طور کامل، حدود را اجرا کند و بر این باور باشد که با اجازه سلطان حق [امام] است که حدود را جاری می سازد، نه اجازه سلطان جور. و بر مؤمنان لازم است تا زمانی که او از حق و شرع، پارا فراتر نگذارده، یار و کمک کارش باشند.

۳. تا زمانی که فقیهی در دسترس باشد و طرف دعوا، از انسان بخواهد که دعوا را پیش او ببرد، روا نیست دعوا را به نزد قاضی برگمارده شده از سوی حکومت ستم ببرد.

«ومن دعا غیره إلی فقیه من فقهاء اهل الحق لیفصل بینهما فلم یجبهه وآثر المضى إلی المتولی من قبل الظالمین؛ کان فی ذلك متعدیاً للحق مرتكباً للآثام...»^{۸۹}



کسی که دیگری را فراخواند که دعوا را به نزد فقیهی از فقیهان اهل حق ببرند تا اختلاف و ناهمگونی بین آنان را رسیدگی کند و سامان دهد و او پاسخش را ندهد و قاضی که از جانب ستمگران برگمارده شده را برگزیند، این کارش دست درازی به حق است و انجام گناه.

۴. پذیرش مقام قضاوت و ولایت، برای کسانی رواست که شایستگی این مقامها را داشته باشند و یکی از آن ویژگیها که باید دارا باشند، فقاہت و آگاهی به مسائل شرعی است.

«فمن لایحسن القضا یا والاحکام فی اقامة الحدود وغیرها لایجوز له التعرّض لتولی ذلك علی حال فان تعرّض لذلك کان مأثوما.»^{۹۰}

کسی که برای اقامه حدود و غیر آن با احکام و قضاوت شرعی آشنایی کامل ندارد، مجاز نیست که در هیچ حالی، سرپرستی چنین کاری را بپذیرد و اگر چنین سرپرستی را بپذیرد گناه کار است.

دیدگاه دیگر فقیهان:

دیگر فقیهان این دوره نیز، همانند شیخ مفید و شیخ طوسی احکام قضایی و جزایی را در قلمرو کاری و حوزه اختیار فقیهان قرار داده و بر این باورند که این مقامها و پُستها از جانب امامان معصوم به فقیهان شیعه واگذار شده است.

ابی صلاح حلبی قضاوت و اجرای حدود را شاخه ای از ریاست دینی شمرده و بر این عقیده است که از ریاستهای دینی جز این شعبه باقی نمانده است و سرپرستی این شاخه از ریاست دینی را هم وظیفه فقیه می داند.^{۹۱}

سلار دیلمی می نویسد:



«فقد فوضوا إلى الفقهاء اقامة الحدود والاحكام بين الناس.»^{۹۲}
 امامان معصوم، اقامه حدود و حکومت میان مردم را به فقیهان
 واگذارده اند.

ابن حمزه می نویسد:

«فان عرض حكومة للمؤمنين في حال انقباض يد الامام فهى
 إلى فقهاء شيعتهم»^{۹۳}

در حال بسته بودن دست امام معصوم [برکنار بودن از قدرت]
 اگر حکومتی به مؤمنان عرضه گردد، سرپرستی چنین
 حکومتی به عهده فقیهان از شیعیان امامان است.

گرچه واژه حکومت در فقه، در بسیاری جاها، به معنای داوری است
 ولیکن سبک و سیاق سخن ابن حمزه نشان می دهد که مراد وی تنها حکومت به
 معنای داوری نیست، بلکه معنای عام آن مراد است. گرچه طرح بحث در
 «کتاب القضا» قرینه است که مراد از حکومت قضاوت است.

ابن ادريس می نویسد:

«... اما الحكم بين الناس والقضاء بين المتخلفين فلايجوز
 ايضاً إلا لمن اذن له سلطان الحق في ذلك وقد فوضوا ذلك
 إلى فقهاء شيعتهم المأمونين المحصلين الباحثين عن مأخذ
 الشريعة...»^{۹۴}

اما حکم در میان مردم و قضاوت میان دو سوی دعوا، جز برای
 کسی که سلطان حق اجازه حکم و قضاوت را به او داده، جایز
 نیست و در زمان غیبت سلطان حق [امام معصوم] این کار به
 فقیهان شیعه واگذار شده است. فقیهان امین که احکام شرعی را
 از سرچشمه های آن برداشت می کنند و...^{۹۵}



ابن ادریس، در کتاب حدود، پس از آن که به روشنی اجرای حدود را از کارهای بر عهده فقیهان شمرده و بر مردم هم لازم دانسته که از آنان پیروی کنند، در مقام استدلال می نویسد:

«وما اخترناه اولاً هو الذى تقتضيه الأدلة وهو اختيار السيد المرتضى فى انتصاره واختيار شيخنا ابو جعفر فى مسائل خلافه وغيرهما من الحلة المشيخة. وما تمسك به المخالف لما اخترناه، فليس فيه ما يعتمد عليه ولا ما يستند اليه؛ لأنّ جميع ما قاله واورده، يلزم فى الإمام حرفاً فحرفاً... الحکام جميعهم بقوله تعالى «السارق والسارقة، فاقطعوا ايديهما» وكذلك قوله تعالى: «الزانية والزاني، فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلده» والا (ای وان لم يكن الجميع معنيون) كان يؤدي إلى ان جميع الحکام فى جميع البلدان، النواب عن رئيس الكل لا يقسم احد منهم حداً، بل ينفذ المحدود إلى البلد الذى فيه الرئيس المعصوم... الشايح المتواتر انّ للحکام اقامة الحدود فى البلد الذى كل واحد منهم نائب فيه من غير توقف فى ذلك.»^{۹۶}

آن چه ما از حاکمیت فقیه اختیار کردیم، همان چیزی است که دلیلهای آن را خواهند دادند. سید مرتضی در «انتصار» و شیخ ابو جعفر در «خلاف» و غیر ایشان از علما، به همان چه ما اختیار کرده ایم، رأی داده اند، و آن چه مخالف ما به آن تمسک بسته، دلیلهای درخور اعتماد و استنادی نیستند؛ زیرا هر ایرادی که بر حاکمیت فقیه وارد کرده اند در مورد امام هم وارد خواهد بود. همه حاکمان، مورد خطاب خدا در قرآن هستند، در آن جا که فرموده است: «دست دزد را، چه زن باشد و چه



مرد، قطع کنید» و یا فرموده: «زن و مرد زناکار را صد ضربه شلاق بزنید» اگر همه حاکمان مورد خطاب خدا نباشند؛ نتیجه این می شود: در شهرهایی که نایب امام حکومت می کنند، حدی اقامه نشود، بلکه کسی که باید حد بخورد به شهری که معصوم در آن مستقر است، برده شود و در آن جا حد بر وی جاری گردد... آن چه شیوع دارد و متواتر است این است که حکمروایی که نایب معصوم هستند در هر شهری که باشند، می توانند حد را اقامه کنند، بدون این که در اجرای حد وقفه ای پدید آید.

داوری فقیهان پسین درباره نظر فقیهان صدر اول:

بسیاری از فقیهان که به ولایت عامه فقیه، باور دارند، از جمع بندی همین کارها و اختیاراتی که فقیهان عصر آغاز اجتهاد در بابهای گوناگون فقه ارائه داده اند، به این نتیجه و برداشت رسیده اند که پیشینیان از فقها (فقهای دوره نخست) به ولایت عامه فقیه اعتقاد داشته اند.

در این جا مناسب است داوری فقیهان پسین را درباره عقیده فقیهان صدر اول به ولایت فقیه از باب شاهد مدعی خود یاد کنیم:

۱. ولایت عامه فقیه امری ثابت شده و یقینی نزد فقهای صدر اول: به عقیده فقیهان پسین، سخنان فقیهان عصر آغاز اجتهاد درباره اختیارداری فقیه در بابهای گوناگون و رجوع به حاکم در اجرای فرعهای گوناگون، نشان دهنده این حقیقت است که ولایت فقیه از نگاه آنان بی گمان، یقینی و ثابت شده است.

صاحب جواهر می نویسد:

«او لظهور قوله (ع) «فانی قد جعلته علیکم حاکما» فی ارادة



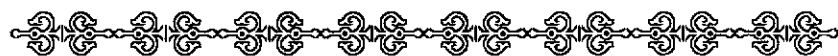
الولاية العامة نحو المنصوب الخاص كذلك إلى اهل الأطراف الذي لا اشكال في ظهور ارادة الولاية العامة في جميع امور المنصوب عليهم فيه ... وعلى التقديرين لا بد من اقامته مطلقا ، بشرت النيابة لهم في كثير من المواضع على وجه يظهر منه عدم الفرق بين مناصب الأمام اجمع ، بل يمكن دعوى المفروغية منه بين الأصحاب فان كتبهم مملوطة بالرجوع إلى الحاكم المراد به نائب الغيبة في سائر المواضع»^{۹۷}

از ظاهر سخن امام که می فرماید: «من او را حاکم قرار دادم» ولایت عام فقیه استفاده می شود؛ همان گونه که در مورد های ویژه، امام درباره شخصی بفرماید: «من او را حاکم قرار دادم» بدون اشکال، ظهور در ولایت عامه در همه کارهای دارد که بر آنها گمارده شده است

و در هر یک از دو انگاره [فایده اجرای حد به مستحق برگردد یا نوع مکلفین] برپا داشتن حدود و اجرای آن در هر حال، در روزگار غیبت واجب است؛ زیرا نیابت از امام در بسیاری از موردها، برای فقیه ثابت است. فقیه، همان جایگاه را [در امور اجتماعی و سیاسی] دارد که امام دارد؛ از این جهت، فرقی بین امام و فقیه نیست. ممکن است ادعا کنیم این جستار در بین فقیهان مفروغ عنه بوده؛ زیرا کتابهای آنها سرشار است از رجوع به حاکم که مراد از آن، نایب امام در زمان غیبت است.

و همو در جای دیگر می نویسد:

«لکن ظاهر الاصحاب عملاً وفتویٰ فی سائر الابواب عمومها



بل لعل من المسلمات او الضروریات عندهم»^{۹۸}
 از عمل و فتوای اصحاب در بابهای فقه، عمومیت ولایت فقیه
 استفاده می شود، بلکه شاید از نظرگاه آنان از ضروریها باشد.

محقق همدانی می نویسد:

«وکیف کان لاینبغی الاشکال فی نیابة الفقیه الجامع شرایط
 الفتوی عن الامام حال الغیبه فی مثل هذه الامور کمال یؤیده
 التبع فی کلمات الاصحاب حیث یظهر منهم کونها لدیهم من
 الامور المسلمة فی کل باب»^{۹۹}

در هر حال، نیابت فقیه برخوردار از همه ویژگیهای فتوا، از
 سوی امام عصر در چنین اموری روشن است؛ همان گونه که
 تأیید می کند این مطلب را جست و جو در سخنان فقیهان.
 آن جا که از ظاهر سخنان آنان برمی آید که نیابت فقیه از امام،
 از چیزهای ضروری و یقینی در تمام بابهای فقه است.

از فزایهای بالا استفاده می شود که به نظر این دسته از فقیهان، ولایت
 عامه فقیه از دیدگاه فقیهان صدر اول، امری پذیرفته شده و یقینی بوده و بر پایه
 این اصل مسلم بوده که در بابهای گوناگون فقه، اختیارات گسترده ای برای
 فقیه باور داشته و فروعهای فراوانی را به فقیه ارجاع داده اند.

صاحب جواهر، در این که چرا فقها درباره روا بودن پرداخت خراج به
 فقیه، سخنی نگفته اند و تنها از دادن خراج به سلطان ستمکار بحث کرده اند،
 می نویسد:

«والظاهر ان الإقتصار الاصحاب علی بیان حکمه فی ید الجائر
 لمعلومیة حاله فی ید الفقیه الذی یده کید الامام وقد اتکلوا فی بیان
 ذلک علی ما ذکروه فی غیر المقام من ان منصبه منصب الامام»^{۱۰۰}



۲. ولایت عامه فقیه دلیل بخشی از فرعهای فقهی:

از جمله شاهد‌هایی که پسینیان برای ثابت کردن اعتقاد فقهای صدر اول به ولایت عامه فقیه، یادآور شده‌اند، فرعهای بسیاری است که به فقیه ارجاع داده و در حوزه و قلمرو کاری فقیه دانسته‌اند. بسیاری از فرعهایی که فقهای عصر آغاز اجتهاد در باب کارهای بر عهده فقیه نوشته‌اند، دلیلی ویژه، جز ولایت عامه فقیه و دلیلهای نیابت ندارد. پس فتوا دادن به این گونه از فرعها، نشانه پذیرش نیابت عامه فقیه است.

سید بحر العلوم می‌نویسد:

«هذا مضافاً إلى غیرها يظهر لمن تتبع فتاوی الفقها فی موارد عدیده - كما ستعرف - فی اتفاقهم علی وجوب الرجوع فیها إلى الفقیه مع أنّها غیر منصوص علیها بالخصوص و لیس الا لاستفادتهم عموم الولاية بضرورة العقل والنقل بل استدلوا به علیه»^{۱۰۱}

افزون بر این، بر کسی که در فتاواي فقها جست‌وجو کند پوشیده نیست که آنان در بسیار جاها، اتفاق نظر دارند که باید به نزد فقیه رفت و در این باره هیچ روایت خاصی وارد نشده است. از این روی، تنها دلیل آنان بر اختیارداری فقیه در این گونه موردها، همانا استفاده‌ای است که از عام بودن ولایت فقیه کرده‌اند به ضرورت عقل و نقل؛ بلکه استدلال کرده‌اند به آن.

صاحب جواهر می‌نویسد:

«بر ولایت فقیه اجماع محصل داریم؛ زیرا فقیهان، همواره ولایت فقیه را در مقامات بسیاری ذکر کرده‌اند و دلیلی در آن موردها، جز اطلاق ادله ولایت فقیه ندارند.»^{۱۰۲}



و در جای دیگر، به روشنی یادآور می شود: اصحاب به عام بودن ولایت فقیه باور داشته اند:

«لکن ظاهر الأصحاب عملاً و فتویٰ فی سایر الابواب
عموماً، بل لعلّ من المسلمات او الضروریات عندهم»^{۱۰۳}
از عمل و فتوای اصحاب در بابهای فقه، عام بودن
ولایت فقیه استفاده می شود، بلکه شاید از نظرگاه آنان از
ضروریها باشد.

به عقیده این دسته از فقیهان، ولایت عامه فقیه، مبنای بسیاری از کارها و
اختیارهایی که در بابهای گوناگون فقه به عهده فقیهان گذاشته شده، مورد
اعتقاد و قبول باورمندان به این احکام بوده است و گرنه ساحت فقیهان صدر
اول پاک تر از آن است که بی مستند حکمی کنند و یا فتوایی دهند.

۳. ولایت انتصابی فقیهان:

در بخش پیشین این مقال ثابت شد که فقیهان عصر آغاز اجتهاد، آزادی
عمل بسیار گسترده ای را در سرتاسر فقه برای فقیهان باور دارند. حال
می خواهیم ببینیم که آیا این وظیفه ها و اختیارها را، از باب امور حسبه برای
فقیه ثابت می دانند، یا از باب گمارده شدن از سوی امام.

گرچه در سخنان فقیهان طلایه دار این دوره، به روشنی از گمارده شدن
فقیه از سوی امام، سخنی به میان نیامده، لیک در سخنان آنان، شاهدها و
قرینه هایی موجود است که نشان می دهد که فقیهان این دوره، به ولایت
انتصابی فقیهان باور داشته اند.

و ما در این قسمت از مقاله، شاهد و نشانه های موجود در سخنان فقیهان
دوره اول را، که به ولایت انتصابی فقیهان، دلالت دارند، مرور می کنیم.



شیخ مفید:

شیخ مفید، بارها رکن فقاہت را به روشنی بیان کرده است که ما در بخش قلمرو آزادی عمل و اختیار فقیه، نمونه‌هایی از سخنان وی را یادآور شدیم. اما درباره رکن انتصاب و برگمارده شدن فقیهان از سوی امام حق، نکته‌ای که به روشنی بازگوکننده این مطلب باشد، در سخنان ایشان دیده نشد. اما از لایه لای سخنان وی می‌توان ولایت انتصابی را فهمید:

«من تأمر علی الناس من اهل الحق بتمکین ظالم له وکان امیراً من قبله فی ظاهر الحال، فانما هو امیر فی الحقیقة من قبل صاحب الأمر - الذی سوَّغَه ذلک واذن له فیهِ - دون المتغلب من اهل الضلال»^{۱۰۴}

هرکس از اهل حق از سوی شخص ستم‌پیشه‌ای به امارت و حکومت بر مردم برگمارده شود، در ظاهر از طرف او برگمارده شده است؛ اما در حقیقت، از جانب صاحب الامر، که به او چنین اجازه و اذنی داده، برگمارده شده، نه از سوی آن ستمکار سلطه‌گر گمراه.

از ادامه سخنان شیخ مفید استفاده می‌شود کسانی که به خاطر جهل به احکام، یا ناتوانی در مدیریت، شایستگی پذیرش حکومت و امارت را ندارند، از جانب امام زمان اجازه ندارند این مقام را در دست بگیرند:

«من لم یصلح للولاية علی الناس لجهل بالاحکام، او عجز عن القيام بما یسند الیه من امور الناس فلا یحل له التعرض لذلك والتکلف له، فان تکلفه فهو عاص غیر مأذون له فیهِ من جهة صاحب الامر الذی الیه الولايات ومهما فعله فی تلك الولاية فانه مأخوذ به، محاسب علیه ومطالب فیهِ بما جناه»^{۱۰۵}





۱. صاحب اصلی همه ولایتها و حکومتها امام زمان (ع) است.
۲. هر حکومتی و امارتی که امام زمان (ع) اجازه تشکیل آن را نداده باشد، غضبی است و زمامداران چنین حکومتی گناه کارند و روز قیامت بازخواست خواهند شد.
۳. کسانی که دارای دو ویژگی: آگاهی به احکام (فقاہت) و توانایی انجام امور (مدیریت) باشند از سوی امام زمان (ع) برای سرپرستی و زمامداری جامعه اسلامی، اجازه دارند و برگماشته اند.

کسی که شایستگی برای مقام ولایت و حکومت را ندارد. یا به خاطر جهل به احکام الهی یا ناتوانی از انجام کارها، جایز نیست که آن را بپذیرد. و اگر چنین سمتی را به عهده بگیرد، گناهکار است و از جانب صاحب الامر که همه ولایتها به او باز می گردد، اجازه ندارد. و هر کاری که در حوزه ولایت انجام دهد، بازخواست می شود و در قیامت به آن رسیدگی خواهد شد.

از دو فراز بالا، چند مطلب استفاده می شود:

۱. صاحب اصلی همه ولایتها و حکومتها امام زمان (ع) است.
۲. هر حکومتی و امارتی که امام زمان (ع) اجازه تشکیل آن را نداده باشد، غضبی است و زمامداران چنین حکومتی گناه کارند و روز قیامت بازخواست خواهند شد.
۳. کسانی که دارای دو ویژگی: آگاهی به احکام (فقاہت) و توانایی انجام امور (مدیریت) باشند از سوی امام زمان (ع) برای سرپرستی و زمامداری جامعه اسلامی، اجازه دارند و برگماشته اند.
۴. کسانی که ناآگاه و ناتوان هستند، نبایستی این مقام را بپذیرند، اگرچه این مقام به آنان پیشنهاد شده باشد و زمینه اش برای آنان فراهم باشد. و آنان در ردیف مؤمنان عادل باشند و به کسانی که دارای دو ویژگی: آگاهی (فقاہت) و

توانایی (مدیریت) باشند نیز دسترسی نباشد. از مطلب چهارم استفاده می‌شود: اجازه داشتن فقیهان در سرپرستی و ولایت جامعه، از باب حسیبه نیست؛ زیرا اگر از آن باب بود، با نبود فقیهان توانا، نوبت به مؤمنان عادل می‌رسید؛ اگرچه ناآگاه به احکام باشند.

دیگر فقیهان این عصر:

پس از شیخ مفید، شاگرد وی، شیخ طوسی، همان شیوه استاد را در ارائه این مطلب پیش گرفته است. نظرویی را دربارهٔ رکن فقاہت، در بخش قلمرو کار و اختیار فقیه، بیان کردیم و اینک نظرویی را دربارهٔ انتصاب فقیهان، یادآور می‌شویم:

وی در مسأله پذیرش ولایت از جانب حاکمان ستم می‌نویسد:

«من استخلفه سلطان ظالم علی قوم، وجعل الیه اقامة الحدود
 جاز له أن یقیمها علیهم علی الکمال، وبعثتد انه انما یفعل
 ذلك باذن سلطان الحق، لا باذن سلطان الجور ویجب علی
 المؤمنین معونته وتمکینه من ذلك»^{۱۰۶}

کسی را که سلطان ستمگر جانشین خود قرار دهد و اقامه حدود را به او واگذارد، می‌تواند به طور کامل حدود را اجرا کند و باید باور داشته باشد با اجازه سلطان حق این عمل را انجام می‌دهد، نه به اجازه سلطان جور و بر مؤمنان لازم است او را یاری کنند.

و می‌نویسد:

«ومن تولی ولایة من قبل ظالم فی اقامة حد او تنفیذ حکم
 فلیعتقد انه متول لذلك من جهة سلطان الحق...»



و در ادامه می نویسد:

«ومن لأیحسن القضايا والأحكام فی اقامة الحدود وغیرها
لايجوز له التعرض لتولی ذلك علی حال، فان تعرض لذلك
كان مأثوماً»

کسی که با احکام و قضاوت شرعی آشنایی کامل ندارد، روا
نیست بر او، در هیچ حالتی، اقامه حدود و غیر آن را بپذیرد و
اگر بپذیرد، گناه کار خواهد بود.

از درنگ در فرازهای بالا از سخن شیخ، همان نتیجه هایی به دست می آید
که در ذیل سخن شیخ مفید، یادآور شدیم.

حلبی، در «الکافی فی الفقه» بحثی با عنوان: «فصل فی تنفیذ الاحکام»
باز کرده و در آن جا از نیابت فقیهان سخن به میان آورده است. وی بر این
باور است: تنفیذ و اجرای احکام شرع از وظیفه ها و کارهای ویژه ائمه است
و هیچ کس حق ندارد این مقام را بدون اجازه معصومان، به عهده بگیرد و
تنها آن دسته از شیعیان که دارای ده شرط باشند که مهم ترین این شرطها،
فقاہت و عدالت است، در اجرا و تنفیذ احکام نایب امام هستند. پس از آن
می پردازد به بیان فلسفه اعتبار شرطهای ده گانه در نایب امام و در ادامه
می نویسد:

«فمتی تکاملت هذه الشروط فقد اذن له فی تقلد الحكم وان
كان مقلده ظالماً متغلباً، وعلیه متی عرض لذلك ان يتولاه
لكون هذه الولاية امراً بمعروف ونهياً عن منكر، تعین فرضها
بالتعريض للولاية علیه وان كان فی الظاهر من قبل المتغلب
فهو نائب عن ولی الامر(ع) فی الحكم ومأهول له لثبوت الاذن
منه وآبائه عليهم السلام لمن كان بصفته فی ذلك ولايجل له



القعود عنه. ۱۰۷

هرگاه این شرطها در شخص کامل شد، اجازه دارد حکم کند، گرچه این مقام را سلطان ستمگر و سلطه‌گر به او واگذارده باشد. بنابراین، هرگاه تنفیذ و اجرای احکام بر فقیه عرضه شود، باید آن را بپذیرد؛ زیرا پذیرش آن امر به معروف و نهی از منکر است که بعد از عرضه بر فقیه، و جوب تعینی پیدا کرده. فقیه گرچه در ظاهر این مقام را از سلطان سلطه‌گر می‌پذیرد، ولی در واقع، نایب امام زمان است و امام زمان به او اجازه پذیرفتن این مقام را داده است؛ زیرا در جای خود ثابت شده کسی که دارای شرایط باشد (فقیه عادل...) از جانب امام زمان و پدران بزرگوارش (ع) اجازه دارد احکام را اجرا کند و روا نیست بر او از اجرای احکام و پذیرفتن مقام ولایت، سرباززند.

در سخن حلبی، به روشنی از نیابت فقیه نام برده شده است. وی در ادامه بحث، حکومت و قضاوت را از شاخه‌های مهم و حساس ریاستهای دینی می‌داند که اجرای درست آن، سبب علو کلمه اسلام و عزت دین می‌شود و زمین ماندن یا ضعف در اجرای آن، سبب از هم پاشیدگی حق و کهنه شدن و نابودی نشانه‌های دین. ۱۰۸

دیگر فقیهان این دوره نیز بر نیابت فقیهان و نصب آنان تأکید کرده‌اند، از جمله: ابن براج در مهذب، ۱۰۹ ابن حمزه در وسیله، ۱۱۰ ابن ادریس در سرائر ۱۱۱ محقق در شرایع. ۱۱۲



بی نوشتها:

۱. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، تحقیق سید حسن موسوی خراسان، ج ۴/۳۰۲، دار صعب، بیروت.
۲. اصول کافی، ثقة الاسلام کلینی، ج ۱/۶۷، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.
۳. همان/۳۸.
۴. همان/۴۶.
۵. همان/۳۴.
۶. معجم مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی.
۷. مصباح المنیر، فیومی، ج ۱-۲/۶۷۲، دارالهجرة، قم.
۸. لسان العرب ابن منظور، ج ۱۵/۴۰۱، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۹. سورة احزاب، آیه ۶؛ سورة مائده، آیه ۵۵ و...
۱۰. نهج البلاغه، صبحی صالح، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، خطبه ۲۱۶، آموزش انقلاب اسلامی، تهران.
۱۱. رساله الولاية، میرزا احمد آشتیانی، چاپ شده در مجله نور علم، شماره ۷/۱۳۵؛ شرح فصوص الحکم، محمد داود قیصری، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی/۱۴۶-۱۴۸، تهران ۱۳۷۵.
۱۲. التجلیات الالهیه، محی الدین عربی، تحقیق اسماعیل یحی/۲۹۹-۳۰۱، تهران ۱۳۶۷.
۱۳. شرح فصوص الحکم، قیصری/۱۴۷.
۱۴. نص النصوص، فی شرح فصوص الحکم، سید حیدر آملی، تصحیح هنری کرین و عثمان اسماعیل/۱۶۸، تهران ۱۳۶۷.
۱۵. مفاتیح الاعجاز، فی شرح گلشن راز، شمس الدین محمد لاهیجی/۲۳۱.
۱۶. القواعد والفوائد، محمد بن مکی عاملی/۴۱۴، مکتبه المفید.
۱۷. نضد القواعد الفقهیه علی مذهب الامامیه، فاضل مقداد سیوری/۱۵۸، کتابخانه مرعشی نجفی، قم.
۱۸. الرسائل، امام خمینی/۵۰، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.



۱۹. اوائل المقالات، شيخ مفيد، سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد، ج ۴/۱۲۰، دارالمفيد، بيروت.
۲۰. همان.
۲۱. همان.
۲۲. المقنعه، شيخ مفيد، ۸۱۲، مؤسسة النشر الاسلامي، قم.
۲۳. همان.
۲۴. اوائل المقالات، شيخ مفيد، سلسلة مؤلفات، ج ۴/۱۲۰.
۲۵. همان/۱۲۱.
۲۶. همان.
۲۷. اوائل المقالات، شيخ مفيد، سلسلة مؤلفات، ج ۴/۳۷۶.
۲۸. رسائل الشريف مرتضى/ ۸۹-۹۷، مطبعة سيد الشهداء، قم.
۲۹. همان.
۳۰. نهايه، شيخ طوسي/ ۳۰۱، قدس محمدي، قم.
۳۱. مراسم، سار ديلمی، ج ۲/۲۰۲، سلسلة الينايع الفقيهيه، به كوشش على اصغر مروايرد، دارالاسلاميه، بيروت.
۳۲. مهذب، ابن براج، ج ۱/۳۴۶-۳۴۸، چاپ شده: در سلسلة الينايع الفقيهيه.
۳۳. المسائل العشرة، شيخ مفيد، سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد، ج ۳/۱۰۶.
۳۴. همان.
۳۵. مقنعه/ ۶۷۵.
۳۶. كتاب الخلاف، شيخ طوسي، ج ۱/۴۳، مؤسسة النشر الاسلامي.
۳۷. مقنعه/ ۱۶۳.
۳۸. همان/ ۱۹۴.
۳۹. وسائل الشيعه، شيخ حر عاملی، ج ۵/۹۵، مكتبه الاسلاميه، تهران، ۱۴۰۳.
۴۰. مقنعه/ ۸۱۱.
۴۱. جواهر الكلام، شيخ محمدحسن نجفی، ج ۱۱/۱۷۵، دار احياء التراث العربي، بيروت.



٤٢. صلاة الجمعة، شيخ مرتضى حائرى / ٦١.
٤٣. حدائق الناظره فى احكام العترة الطاهرة، شيخ يوسف بحراني، ج ٩/٣٨٠، دارالاضواء، بيروت.
٤٤. جواهر الكلام، ج ١١/١٧٥.
٤٥. نهايه، شيخ طوسى / ١٠٣.
٤٦. همان / ١٣٣.
٤٧. همان / ٣٠٢.
٤٨. مقتع، شيخ صدوق / ١٤٧-١٤٨؛ مراسم، ابن حمزه، سلسله الينايع الفقيهه، ج ٣/٣٧٦؛ مهذب، ابن براج، در سلسله الينايع الفقيهه، ج ٩/٤٢٤؛ مختصر النافع، محقق حلى / ٣٥.
٤٩. مراسم، سلسله الينايع الفقيهه، ج ٩/٦٧.
٥٠. مقتعه، شيخ مفيد / ٢٥٢.
٥١. همان / ٢٨٦.
٥٢. همان / ٢٧٠.
٥٣. همان / ١٥٢، ٤٣١، ٤٤٢، ٦٧٨.
٥٤. همان / ٢٨٦.
٥٥. همان / ٢٨٧.
٥٦. كافى، حلى، سلسله الينايع الفقيهه، ج ٥/١٠٧.
٥٧. فقه القرآن، قطب الدين راوندى، سلسله الينايع الفقيهه، ج ٥/٢١١.
٥٨. نهايه، شيخ طوسى / ١٨٥، ١٩٢.
٥٩. مقتعه / ٧٢١.
٦٠. همان / ٨١١.
٦١. همان / ٧٧٤.
٦٢. همان / ٨١٠.
٦٣. همان / ٨١٢.



۶۴. همان/ ۸۱۲.

۶۵. همان/ ۷۴۰.

۶۶. همان/ ۷۳۶، ۷۴۰.

۶۷. همان/ ۷۶۰.

۶۸. همان/ ۸۱۰.

۶۹. همان/ ۷۴۹.

۷۰. همان/ ۷۷۶.

۷۱. همان/ ۷۸۱.

۷۲. همان/ ۷۶۰.

۷۳. همان/ ۷۸۵.

۷۴. همان/ ۷۹۵.

۷۵. همان/ ۷۹۷.

۷۶. همان.

۷۷. همان/ ۸۰۰.

۷۸. همان/ ۸۰۵.

۷۹. همان/ ۷۴۳.

۸۰. همان/ ۷۷۷.

۸۱. همان/ ۷۳۹.

۸۲. همان/ ۷۸۱.

۸۳. همان/ ۶۷۵.

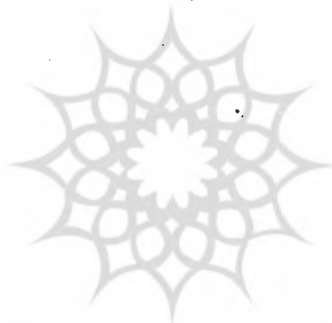
۸۴. همان/ ۶۷۵.

۸۵. همان/ ۸۱۰.

۸۶. نهایه، شیخ طوسی/ ۷۰۰، ۷۰۴، ۷۰۶.

۸۷. همان/ ۳۰۱.

۸۸. همان.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



٨٩. همان/٣٠٢.
٩٠. همان/٣٠٣.
٩١. کافی، ابی صلاح حلبی، سلسله الینایع الفقیهه، ج ١١/٧١.
٩٢. مراسم، سلار دیلمی، سلسله الینایع الفقیهه، ج ٩/٦٧.
٩٣. وسیله، ابن حمزه، سلسله الینایع الفقیهه، ج ١١/١٩٩.
٩٤. سرائر، ابن ادريس، سلسله الینایع الفقیهه، ج ٩/١٩٠.
٩٥. مهذب، ابن براج، سلسله الینایع الفقیهه، ج ١١/١٢٩؛ ایضاح الفوائد، فخرالمحققین، ج ١/٣٩٨.
٩٦. سرائر، سلسله الینایع الفقیهه، ج ٩/١٩٠.
٩٧. جواهر الکلام، ج ٢١/٣٩٥.
٩٨. همان، ج ١٦/١٧٨.
٩٩. مصباح الفقیه، محقق همدانی/١٦٠-١٦١.
١٠٠. جواهر الکلام، ج ١٦/١٩٥.
١٠١. بلغة الفقیه، سید محمد بحر العلوم، ج ٣/٢٢١، ٢٢٣، مکتبه الصادق.
١٠٢. جواهر الکلام، ج ١٥/٤٢١، ٤٢٢.
١٠٣. همان، ج ١٦/١٧٨. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
١٠٤. مقننه/٨١٢.
١٠٥. همان.
١٠٦. نهایت، شیخ طوسی/١٠٣.
١٠٧. الکافی فی الفقه، حلبی، سلسله الینایع الفقیهه، ج ١١/٥٤.
١٠٨. سلسله الینایع الفقیهه، ج ٧/٧٢.
١٠٩. همان، ج ٩/١٠٦.
١١٠. همان، ج ١١/١٩٩.
١١١. همان، ج ٩/١٩٠.
١١٢. شرایع، محقق حلّی/٢٦٠، ٢٦٦.

